

دیکھو انکے

رداء اعلیٰ میں ادا شدہ خیرات و صدقہوں کی فہرستیں
سال دوازدہم / تابستان ۱۴۹۲

۴۱



بهار					
۲۹ ²⁰	۲۲ ¹³	۱۵ ⁶	۸ ²⁹	۱ ²²	شنبه
۳۰ ²¹	۲۳ ¹⁴	۱۶ ⁷	۹ ³⁰	۲ ²³	یکشنبه
۳۱ ²²	۲۴ ¹⁵	۱۷ ⁸	۱۰ ^۱	۳ ²⁴	دوشنبه
	۲۵ ¹⁶	۱۸ ⁹	۱۱ ²	۴ ²⁵	سه‌شنبه
	۲۶ ¹⁷	۱۹ ¹⁰	۱۲ ³	۵ ²⁶	چهارشنبه
	۲۷ ¹⁸	۲۰ ¹¹	۱۳ ⁴	۶ ²⁷	پنجشنبه
	۲۸ ¹⁹	۲۱ ¹²	۱۴ ⁵	۷ ²⁸	جمعه

بهار					
۲۶ ¹⁷	۱۹ ¹⁰	۱۲ ³	۵ ²⁷		شنبه
۲۷ ¹⁸	۲۰ ¹¹	۱۳ ⁴	۶ ²⁸		یکشنبه
۲۸ ¹⁹	۲۱ ¹²	۱۴ ⁵	۷ ²⁹		دوشنبه
۲۹ ²⁰	۲۲ ¹³	۱۵ ⁶	۸ ³⁰	۱ ²³	سه‌شنبه
۳۰ ²¹	۲۳ ¹⁴	۱۶ ⁷	۹ ^۱	۲ ²⁴	چهارشنبه
۳۱ ²²	۲۴ ¹⁵	۱۷ ⁸	۱۰ ²	۳ ²⁵	پنجشنبه
	۲۵ ¹⁶	۱۸ ⁹	۱۱ ³	۴ ²⁶	جمعه

بهار					
۲۳ ¹⁴	۱۶ ⁷	۹ ³⁰	۲ ²⁴	۳ ²¹	شنبه
۲۴ ¹⁵	۱۷ ⁸	۱۰ ^۱	۳ ²⁵	۳ ²²	یکشنبه
۲۵ ¹⁶	۱۸ ⁹	۱۱ ²	۴ ²⁶		دوشنبه
۲۶ ¹⁷	۱۹ ¹⁰	۱۲ ³	۵ ²⁷		سه‌شنبه
۲۷ ¹⁸	۲۰ ¹¹	۱۳ ⁴	۶ ²⁸		چهارشنبه
۲۸ ¹⁹	۲۱ ¹²	۱۴ ⁵	۷ ²⁹		پنجشنبه
۲۹ ²⁰	۲۲ ¹³	۱۵ ⁶	۸ ³⁰	۱ ²³	جمعه



روابط عمومی
موسسه خیریه
معلولین ذهنی اعتبارالمومنین (ع)
سبزوار

حاشیه الرحمن الرحیم



روابط عمومی موسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین (ع) سبزوار
نشریه شماره ۴۱، سال دوازدهم تابستان ۱۳۹۲

- ۴ سخن آغاز.....
- ۵ نگیرد تو را دست جز نیکویی گر از مرد دانا سخن بشنوی.....
- ۶ گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است.....
- ۸ کودکان در هیاهوی شهرها.....
- ۱۰ دانا یانی نادان.....
- ۱۱ زندگی.....
- ۱۲ مشکلات زنان معلول.....
- ۱۴ آلهامیر و بابابزرگم.....
- ۱۶ با بزرگان فیزیک.....
- ۱۷ معرفی کارمند نمونه.....
- ۱۸ سلول بنیادی چیست؟.....
- ۱۹ ایران شناسان غارتگر و سودجو.....
- ۲۰ انقلاب کشاورزی.....
- ۲۱ کدبانوگری.....
- ۲۲ حقایق شگفت.....
- ۲۳ باغچه امید مهرورزان.....
- ۲۴ سلامت و طول عمر را در خوراکی ها بیاییم.....
- ۲۵ جدول و لطیفه.....
- ۲۶ رویدادها.....



خدایا
میدانم که
با تو
همه دور ها، نزدیکند
سخت ها، آسان
و تمام غیر ممکن ها، ممکن

صاحب امتیاز: مؤسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمؤمنین (ع) سبزوار
مدیر مسئول: حمید بلوکی
ویرایش و نظارت: عبدالکریم شمس آبادی
طراحی جلد و صفحه آرایی: امید عابدی نیا
عکس ها: محمود حیطه
تایپ: سرائی
نویسندگان این شماره: مهسا احمدی، حمید بلوکی، بهاره پیرایش، سید فرید حبیبی، محمد تقی حمزه ای، دکتر ابوالقاسم رحیمی، علیرضا شایگان، عبدالکریم شمس آبادی، دکتر علوی مقدم، زهره فرهبد نیا، فرزانه فرهبد نیا، مهدوی، دکتر ناصر محمدی فر، دکتر علی اصغر مولوی، سوسن نوباغی، زهرا بجیی زاده

شمارگان: ۲۵۰۰ جلد

نشانی: سبزوار- بلوار کشاورز- روبروی سازمان اتوبوسرانی

هیأت مدیره: ۲۶۴۳۵۵۱

مدیریت آسایشگاه: ۲۶۴۶۵۵۱

مرکز تلفن: ۲۶۴۳۰۰۹-۲۶۴۳۰۰۸-۲۶۴۳۰۰۷

Website: <http://www.mehrasa.ir>



سخن آغاز

حمید بلوکی

به اسامی صورت پیش روی خود نگاه می‌کنم، معصوم، مریم، رقیه، شمسی، راضیه، زهرا، صغری، نصرت، سیمین، مهناز، آمنه و ۱۵ اسم دیگر که سال هاست در این جا ما به آن‌ها می‌گوییم مجهول الهویه، آن‌هایی که در این دنیای بزرگ و در بین این همه آدم‌های در حال گذر، به ظاهر هیچ کس را ندارند تا از آن‌ها به عنوان خویشاوندشان نام ببریم. این بچه‌های من دیگر منتظر برادر و خواهر و یا پدر و مادری نیستند. آن‌ها از نعمت وجود این عزیزان هیچ بهره‌ای نبرده و نمی‌برند.

با خود فکر می‌کنم اگر این‌جا نبود، آن‌ها الان چه شرایطی داشتند چه کسی به آن‌ها رسیدگی می‌کرد، کدام انسان بزرگواری مجبور به نگهداری آن‌ها بود. می‌دانم خدا بسیار بزرگ است، اما بسیاری از ما آدم‌ها راجع به نگهداری این مددجویان دیدگاه خوبی نداریم، حتی چند ماه پیش عبدالکریم از داخل یک بانک به من زنگ زد که الان یک پدر پیر با زدن دختر معلول ذهنی اش احساسات همه‌ی کارمندان و مشتریان بانک را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. ما تنها یک صد نفر از این مددجویان را نگهداری می‌کنیم ولی عده زیادی از آن‌ها در جامعه پراکنده هستند، هرچند به دلیل مشکلات اداری در عدم تخصیص یارانه ۶۰ ظرفیت بوجود آمده‌ی ما هنوز خالی است.

اما با نگاه به کارنامه‌ی مالی یک ساله‌ی گذشته یعنی سال ۹۱ به خوبی پیداست که انسان‌های بیشماری هم هستند که با اعتماد کردن به مؤسسه‌ی ما بسیاری از مشکلات را با کمک‌های نقدی و غیر نقدی

و هم‌فکری‌های بسیار ارزشمند از میان بر می‌دارند. نوشتن همه‌ی جوانب کارنامه‌ی مالی آسایشگاه بسیار طولانی خواهد شد. به همین علت فقط به چند موضوع زیر اشاره می‌کنم تا صحت ادعای فوق را دریابید:

۱- با توجه به مجموع هزینه‌های آسایشگاه و با کسر هزینه‌هایی که مستقیماً به نگهداری مددجویان مربوط نمی‌گردد در سال ۹۱ هزینه نگهداری هر مددجو در ماه بالغ بر ۳۶۵،۵۱۸،۵ ریال بوده است.

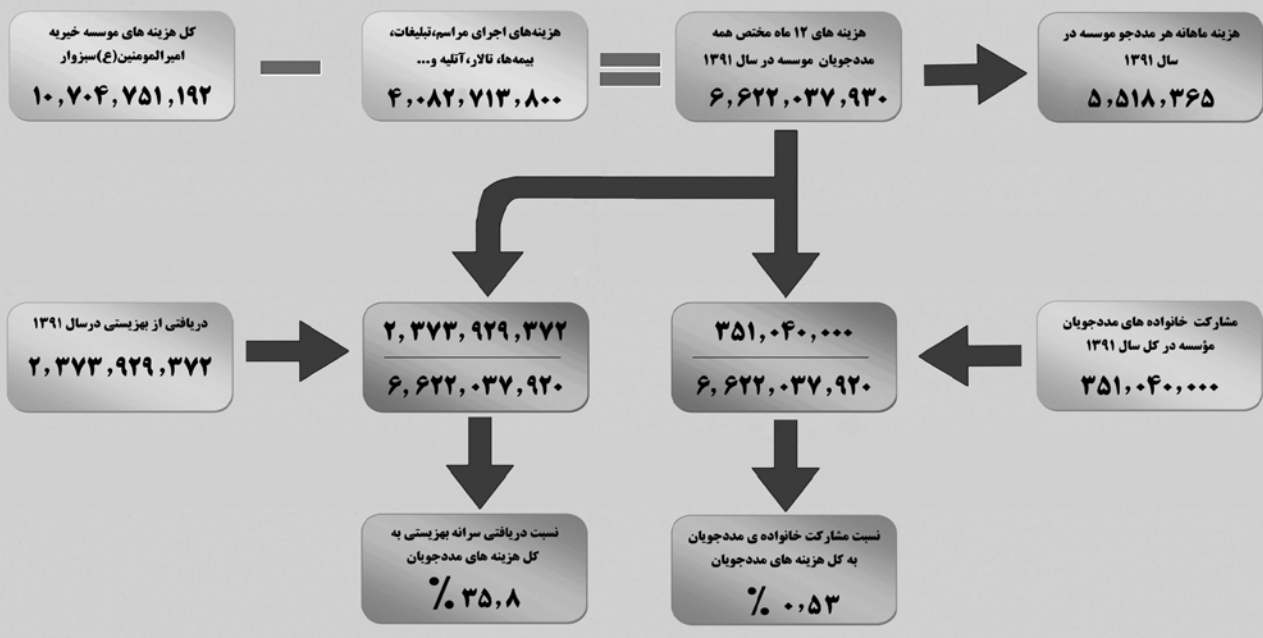
۲- سرانه دریافتی در طول سال گذشته مبلغ ۳۷۲،۹۲۹،۳۷۲،۳۷۳،۳ ریال است که با توجه به مجموع هزینه‌های مختص مددجویان تنها ۳۵/۸ درصد این هزینه‌ها را پوشش داده است.

۳- مشارکت خانواده‌های مددجویان در طول سال ۹۱ مبلغ ۰،۰۰۰،۰۴۰،۳۵۱ ریال است که با توجه به مجموع هزینه‌های مختص مددجویان تنها ۰/۵۳ درصد این هزینه‌ها را پوشش داده، یعنی کمتر از یک درصد.

۴- با توجه به مقایسه‌های آماری که در نمودار زیر مشخص شده، آن‌چه پیش از همه به چشم می‌آید، همت والای مردم خیر و نیکوکار است که همچون سال‌های گذشته، در طول سال ۱۳۹۱ هم ما را تنها نگذاشته و علاوه بر آن که در سایر زمینه‌ها مانند ساختمان‌سازی و خرید ائانه و اموال به یاری ما آمده‌اند، نزدیک به ۶۴ درصد هزینه‌های مستقیم مددجویان ما را به عهده داشته‌اند و این نشان از عملکرد خوب کارکنان و مدیران آسایشگاه است که توانسته اعتماد شما مردم نیکوکار و خیر اندیش را بیش از پیش به برنامه‌ها و مدیریت آسایشگاه جلب نماید.

به امید آن که در سال جاری هم از این حسن توجه شما بیشتر بهره‌مند گشته و با استفاده از نعمت حضور شما در بین دختران آسایشگاه، مددجویان مجهول الهویه ما هم خود را تنها احساس نکرده و این کمبود عاطفی آن‌ها نیز برطرف گردد.

مقایسه آگاهی هزینه‌ها و دریافتی‌های مؤسسه خیریه صلواتی (ع) سی‌ونوار در سال ۱۳۹۱ (مبالغ به ریال)





اجراً کبیراً»

یعنی: به یقین این قرآن به آیینی استوار تر راه می نماید و به مؤمنان که کارهای شایسته می کنند مزده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان است.

و در آیه ی ۸۲ بقره هم، قرآن گفته است: «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات، اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون»

یعنی: و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند اهل بهشتند و ایشان در آن جاودانند. و در آیه ی ۴۰ سوره ی نبا قرآن گفته است: «انما انذرناکم عذاباً قریباً یوم ینظر المرء قدّمته یداه...» یعنی: ما از عذابی نزدیک بیتمان دادیم، روزی که شخص به آن چه پیش فرستاده بنگرد....

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد نه پس تو پیش فرست

یکی از شگفتی های قیامت آن است که اعمال آدمی در آن جا مجسم می گردد و انرژی ها تبدیل به ماده شده و تعبیر به «قدمت یداه» یعنی دو دست او آن را از پیش فرستاده، به خاطر آن است که انسان قالب کارها را با دست انجام می دهد، این است که می خواهد بگوید: که هرکس باید بنگرد که برای آن روز چه پیش فرستاده.

«ولتنتظر نفسٌ ما قدّمت یداه»

خدایا: آن روز که همه ما اعمالمان را با چشم خودمان می بینیم ما را شرمنده و شرمسار مفرما: سعدی بزرگ گفته است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

که این اشعار ترجمه حدیث نبوی است که فرموده است:

«الناس فی توادهم و تراجیهم کمثل جسد

اذا اشتکی منه عضو تداعی له سائر و الجسد

بالسهر و لحمی...»



همین معلولین باشند.

و نیز در آیه های ۴ و ۵ سوره ی انفطار قرآن گفته است:

وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتَ

یعنی: آن زمان که قبرها زیر و زبر شود [مردگان از قبر خارج شوند] در آن زمان هر کس می داند که چه پیش فرستاده و چه پس نداده است. آن جاست که آدمی تمامی اعمال خود را می بیند و آگاه می شود که چه کارهایی را از صدقات و خیرات جادیه به جا نهاده، اینها کارهایی است که نتایجش بعدها به انسان می رسد.

در آیه ی ۱۸ سوره ی «حشر» قرآن گفته است:

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا... ولتنتظر نفسٌ ما

قدّمت لعدّ و اتقوا... ان... خیر بما تعملون»

یعنی: این ایمان آورندگان تقوا پیشه سازید هر انسانی باید بنگرد که چه چیزی برای فردایش از پیش فرستاده است. از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

در قرآن مجید، تقریباً ۶۰ آیه وجود دارد که میان عقیده و عمل را جمع کرده یعنی آنان که ایمان آورده اند و کار خوب هم کرده اند برای شان آمرزش و پاداش بزرگی است.

و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات...»

در سوره ی اسراء آیه ی ۹ قرآن گفته است:

«ان هذا القرآن یتهدی للئی هی اقوم و بیشر

المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم

این شماره پیام مهر روزانه به نوشته های از چهره ماندگار شهر صالح استاد دکتر علوی مقدم آراسته شده امید آن داریم که در آینده نیز این محبت ادامه داشته و گدازد عمر طریقتی و پر فیض همراهِ با سلامتی به ایشان هدیه نماید

**نگیرد تو را دست جز نیکویی
گر از مردِ دانا سخن بشنوی**

(فردوسی)

در آغاز آیه ی ۱۱۰ بقره، خدا دستور داده که نماز را به جای آورید... و سپس می گوید: هرگونه عمل نیک که انجام دهید، اجر و پاداش آن از میان نمی رود و نزد خداوند ذخیره خواهد شد. در پایان آیه هم می گوید: خدا به تمام کارهای شما بیناست. آیه این است:

«و اقیمو الصلوة... و ما تقدّموا لانفسکم من خیر تجدهو عندا... ان... بما تعملون بصیر»

و در آیه ی ۲۰ سوره ی مزمل نیز خدا دستور داده است: «... و هر کار خوبی برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداش بزرگ تر باز خواهید یافت...» بخشی از آیه چنین است: «... و ما تقدّموا لانفسکم من خیر تجدهو عندا... هو خیراً و اعظم اجراً...»

این دستورات را که خداوند در این آیه ها داده، مجموعاً یک برنامه ی کامل خودسازی است، با توجه به این که سرانجام گفته که پاداش این اعمال از میان نمی رود.

در آیه ی ۱۹ سوره ی «الذاریات» که قرآن گفته است:

و فی أموالهم حقّ للسائل و المحروم. یعنی: و

در اموالشان سهمی برای سائل و محروم هست که البته «سائل» کسی است که مطالبه می کند

ولی محروم، شخص آبرومندی است که برای معیشت خود تلاش می کند و کوشش به خرج

می دهد اما دستش به جایی نمی رسد، از کسی تقاضای کمک نمی کند و شاید مصداق آجلائی

(یا کاری را آغاز نکن یا برای انجام آن از همه ی نیروی خود بهره بگیر)



که خود هزار مشکل داشته، و هزار بار بیمار شده، و نتوانسته مشکلاتش را برطرف، و از چنگ بیماری برهد؛ بتواند مشکل‌گشای دیگران شود و دیگران را شفا دهد؟

قدیسانی که ستم‌ها دیده‌اند و رنج‌ها برده‌اند و در چنگال جفاکاران مرده‌اند؛ چگونه می‌توانند ما را از شر درد و رنج و ستم برهانند؟ چگونه و با کدام استدلالی باور کنیم، کسی که توان حل مشکل خویش را نداشته، گره‌گشای کار ما شود؟

بر فرض، هزار دلیل را شمن‌های چند خدایی، کشیشان سه نگر، موبدان دونگر، خاخام‌های بظاهر یگانه پرست، یا دیگران بیاورند؛ آیا ما به عنوان یک انسان فکور باید سخنان آنان را بپذیریم و نگاهمان را به دهان آنها بدوزیم و چشم خرد خود را کور کنیم؟ شاید

«موسی‌یی نیست که دعوی انالحق شنود...»
گاه این فکر بوجود می‌آید که: نکند این ما هستیم که معجزه می‌کنیم اما، آن‌ها، آن را به حساب دیگران می‌گذارند؟ نکند این کالبد خاکی را جانی افلاکی گرفته و در این موجود سرگردان خدای بیکران نهفته است؛ و اوست که اراده می‌کند و می‌خواهد و می‌شود؟

نکند خلوص نیت و پاکی باطن است که گاهی اوقات ما را به سرچشمه‌ی ازلی و ابدی وصل می‌کند و همه‌ی این معجزات و

کرامات را می‌آفریند و من بی‌دل و بی‌بصر، آن را از دیگران می‌دانم؟ نکند شاه در وجود ماست و دل ما بازتاب دهنده‌ی روی او، و هرگاه غبارآیینی‌ی دل را پاک می‌کنیم پرتوش هزاران نقش را بر ما هویدا می‌کند، اما، من، من گم کرده خود، بی‌آن که دمی بیندیشم که آهای، آدمیزاده،
«خدا در دل سودا ز دگان است بجوید/
مجویید زمین را و مپوید سما را»

توجه کنیم به قدرت فوق‌طبیعی آن رئیس قبیله جنگل نشین، که نامش، مردی نیرومند، زنی سالم یا گروهی از افراد قبیله را به کام مرگ می‌فرستاد؛ و قدرت آن شاه انگلیسی، که دست شفا بخشش هزاران بیمار را از مرگ و سختی می‌رهاند.

آیا آن رئیس و این شاه، به راستی جان‌ستان یا زندگی بخش‌اند؟
اگر به عملکرد قدیسان توجه کنیم، همه، شفا بخش و گره‌گشا و همه، برای دوستدارانشان مهربان و سود رسان، و برای دشمنان زیان بخش و خطرناک‌اند. چه قدیس، بت پرست باشد، یا خدا پرست؛ چه مشرک باشد یا موحد.
نگاه کنید به دوران سیاه جنگ‌های صلیبی. قدیسان مسیحی که مسلمین را کافر می‌خواندند، برای کرنش‌گرا نشان چه معجزه‌ها می‌کردند و قدیسان مسلمان که مسیحیان را دشمن می‌شمردند چه کراماتی داشتند.

نباید معجزات و کرامات قدیسان را دروغ دانست؛ اگرچه هم دین و آیین ما نباشند.
اگر همراه با پیروان ادیان دیگر به معابد و پرستشگاه‌هایشان برویم خواهیم دید که هم شمن بت پرست و هم قدیس یگانه پرست معجزه می‌کنند.

اگر بخواهیم با نگاهی عرفانی به قضایا بنگریم باید گفت: «سه نگر در بریشم ار او را / پرنیان خوانی و حریر و پرند»

اما اگر بخواهیم به عنوان یک پژوهشگر فارغ از قیل و قال پیروان ادیان و مکاتب، به موضوع نگاه کنیم شاید به این سخن برسیم که:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد...
در میدان پژوهش، ممکن است این پرسش پیش آید که: چگونه دو ضد کاری یکسان می‌کنند، و هر دو شفا می‌دهند و گره‌گشایند؟
و این پرسش که: چطور ممکن است، کسی

گوهری گز صدق کون و مکان بیرون است

عبدالغنی

رئیس یکی از قبایل زلاند نو، روزی باقی‌مانده‌ی غذایی را در کوچه انداخت و برده‌ای گرسنه، که جوانی قوی و جنگاوری توانا بود آن را برداشت و خورد. هنوز لقمه به آخر نرسیده که تماشاگری وحشت زده خود را به او رساند و گفت: چه می‌کنی؟ این غذای فلانی است. برده به شنیدن این سخن به خاک افتاد و بدنش شروع به لرزیدن نمود و فردای آن روز، آفتاب زندگیش غروب کرد.

زنی از قبیله‌ی مائوری، پس از این که فهمید میوه‌ای از محل تابو شده را خورده، جیغی زد و گفت: من می‌میرم. و بعد از ظهر همان روز مُرد.

فندق یکی از روسای مائوری گم شد. چند نفر آن را پیدا کرده و با آن چیق‌هایشان را روشن کردند. وقتی فهمیدند فندق مربوط به رئیس قبیله است همگی از ترس گناهی که مرتکب شده‌اند، قالب تهی نمودند.

در انگلستان قدیم، خنازیر^۱ را بیماری شاهانه می‌گفتند و دلیلش این بود که شاهان انگلیس بیمار خنازیری را شفا می‌دادند.

می‌گویند: در دوران چارلز اول صد هزار خنازیری خوب شدند؛ و گاه هجوم بیماران چنان زیاد بود که چند نفر از آنها زیر دست و پای دیگران می‌مردند.

آنچه گفته شد برای تزیین سخن نبود. برگرفته شده از نوشته‌ی معروف‌ترین روانشناس تاریخ است.^۲

^۱ - خنازیر به معنی خوک هاست و چون مبتلا به خنازیر غده‌هایی در زیر گردنش پدید می‌آمد که گاه زخمی و چرکین می‌شد و گردنش ورم می‌کرد و از زخم‌ها چرک بیرون می‌آمد؛ از آن به این اسم یاد می‌کردند.

^۲ - توتوم و تابو. زیگموند فروید. ترجمه‌ی دکتر ایرج پور باقر. انتشارات آسیا. چاپ اول. رویه‌های ۷۸ تا ۸۰



دیدار و استفاده از قدرت یار را به اغیار نسبت می‌دهم؟

نکنند مرا به چنان به ناباوری رسانده اند که اگر چه گفته اند و می‌گویند که در کالبد تو روح خدا حلول کرده باز هم خود را خوار و بی‌ارزش می‌شمارم و برای حل مشکلات و معظلاتم به مرده و زنده دخیل می‌بندم؟

اگر جز این است؛ چگونه، شمن بت پرست و قدیس خداپرست، بودایی و برهمن، مسیحی و مسلمان، یهودی و زرتشتی، همه معجزه می‌کنند؟ مگر این‌ها همه ضد هم نیستند؟ مگر همه‌ی این‌ها یکدیگر را مرتد و کافر و بی‌دین نمی‌خوانند؟

نکنند سوء استفاده گران مرا فریفته‌اند و هیچ‌کدام از این‌ها معجزه نمی‌کنند؛ و همچنان که تا به حال، با پول من، هرم برای فرعون و کاخ برای شاه ساختند و عظمت آن‌ها را به رخ من کشاندند، تا با بزرگ کردن آن‌ها مرا کوچک کنند و به خدمت بگیرند؛ حال هم، همچون گذشته، از قدرت من سوء استفاده می‌کنند و نیروی پاک مرا به حساب دیگران می‌گذارند تا شمن و موبد، کنشیش و خاخام، و کاهن و برهمن بتوانند، باگرسنه نگهداشتن من سیر شوند و با خراب کردن کوخم، کاخ بسازند؟ نکنند این منم که معجزه می‌کنم. منم که هرچه بخواهم و هرچه بگویم و هر چه باور کنم به واقعیت

ما، بی توجه به این توانایی نهادی، هردم دست یاری به سوی دراز می‌کنیم و به این و آن دخیل می‌بندیم و از این و آن حاجت می‌طلبیم.

می‌پیوندد. اما، چون از خود بی‌خبرم، چون به ناباوری رسیده‌ام، چون مرا همیشه خوار نموده‌اند، این توانایی نهفته در من را به

دیگران منسوب کرده اند و به من باورنده اند که تو باید به ما و قدیسان ساخته‌ی ما متوسل شوی تا به خواسته ات برسی؟

و من، غافل از آن جان‌اهورایی، از آن روح الهی، از آن نفس مسیحایی، باور کرده ام که هیچ نیستم. و اگر چه؛ همیشه خدا با من و در من بود اما، خدا خدا می‌کردم و در بیرون از خود به دنبال آن روح پاک توانا می‌گشتم. مثل ماهی‌ای که در آب است اما، آب را جستجو می‌کند.

«در روی خود تفرج صنع خدای کن...»
من نمی‌توانم باور کنم که بزرگان و قدیسن مختلف و متضاد که همه، خود را به حق می‌دانند و دیگران را به ناحق؛ بتوانند معجزه کنند. این‌ها یا راست می‌گویند و دیگران بر باطل‌اند؛ و یا اسیر توهم و خیال شده اند و همه برحق اند. اگر راست می‌گویند و دیگران مرتد و باطل‌اند، معجزه و کرامات این مردان باطل را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ و اگر همه برحق اند و درست؛ مگر حق متضاد هم داریم؟ چگونه ممکن است حق هم با کافر باشد و هم با مسلمان؟

حق راستی است و درستی. و در جنگ مدعیان، یکی نادرست است و گرنه جنگ بوجود نمی‌آید. پس حق با هردو نمی‌تواند باشد.

اما، چه پیش می‌آید که، گاه پیروان هردو مکتب و مرام به یک نتیجه مشترک می‌رسند؟ یک معجزه را می‌بینند و یک کار خارق العاده را شاهدند؟ در این‌جا، یا، باید هردو را دروغگو خواند که این کاری است ناروا و یا به دنبال چیزی فراتر از قیل و قال مردشان رفت.

به دنبال قلب پاک پیروان.

«تو خانقاه و خراب در میانه مبین...»

این وجه مشترک زمانی بوجود می‌آید که من

دارای این دین، و اوی دارای آن دین، اراده می‌کنیم زنگار بدی‌ها و نامهربانی‌ها را از آئینه دل بزداییم. این‌جا نقطه اشتراک است. آنگاه که رنگ و زنگ از آئینه دل‌مان زدوده شود، خدا و قدرت بی‌کران او که در نهان و نهاد ماست تجلی می‌کند و انجام می‌شود آنچه می‌خواهیم و آرزویش را داریم.

و ما، بی توجه به این توانایی نهادی، هردم دست یاری به سوی دراز می‌کنیم و به این و آن دخیل می‌بندیم و از این و آن حاجت می‌طلبیم. بعضی می‌گویند: برای یاری گرفتن از خدا باید فردی آبرو دار را واسطه کرد؛ و توجه ندارند که، خدا، شاه نیست که در کاخ بگنجد و پارتی و واسطه بخواهد.

برخی دیگر اولیا را از ما بهتران می‌دانند و به جای این که دست نیاز به سوی آن که در جان ما جای دارد دراز کنند به سوی فلان قدیس می‌روند و به جای توجه به آفریننده، آفریده را ستایش می‌کنند؛ که باید به این‌ها گفت:

«ای دوست شکر بهتر، یا آنکه شکر سازد...»
در پایان، از اهل تحقیق، و نه پیروی، باید پرسید که آیا درست است سخن آن‌هایی که می‌گویند:

اینجاست یار گمشده گرد جهان مجوی خود را بجوی سایه اگر جستجوی گری؟^۲

^۲ - سروده‌ها از مولوی، حافظ، هاتف، حکیم سبزواری و هوشنگ ابتهاج

سرگذشت حقوق زنان از این هم غمبارتر است. در حقیقت تلاش آنان برای رسیدن به حقوق خود؛ چندجانبه بوده است. آنان از سویی لگدکوبِ ستم قوانینی بوده اند که از سوی زمامداران تصویب و اجرا می شده است و از سوی دیگر، توسط عزیزترین نزدیکان خود تحت عنوان مردسالاری، تپیا خورده و ستم کشیده اند.

◆.....◆
آنچه مورد غفلت واقع شده است کودکانی هستند که در غوغا و هیاهو و ازدحام کوچه ها و خیابان ها و در ساختمان های سر به فلک کشیده اش فراموش شده و به چشم نمی آیند.
 ◆.....◆

اما کودکان، گویا در همه‌مه پرغوغا و آشوب دنیای مدرن به فراموشی سپرده شده اند. آنان تاب و توان و قدرت این را نداشته اند و ندارند که به ایفای حقوق خود بپردازند. صدای ضعیف آنان نه در خانه و مدرسه شنیده می شود و نه در اجتماع. مدرنیزاسیون که نوید می داد و امید می رفت دنیایی پر از آسایش و آرامش به ارمغان بیاورد؛ اکنون توفان سهمگینی شده که تمامی ابعاد وجودی انسان را در نور دیده است. آیا بال های این پرندگان کوچک تاب و توان توفان مدرنیزیم را خواهند داشت؟

زیم؛ جامعه شناسی که بررسی مسائل شهری از دغدغه های عمده او به شمار می رود چهار ویژگی فرهنگی متفاوت را در شهرها تشخیص می دهد. آن ها عبارتند از:

- ۱ - عقلانیت ساکنان شهر
- ۲ - حسابگری آنان
- ۳ - دلزدگی و بی اعتنائی مردمان
- ۴ - خویشتن داری و عدم بروز عواطف و احساسات.

حال این پرسش پیش می آید کودکانی که واکنش هایشان بیشتر مبتنی بر احساس است تا عقل؛ مانند بزرگ ترها حسابگر نیستند و هر عمل و رفتاری را با امتیازات مثبت و منفی نمی سنجند؛ نیازمند اعتنا و توجهند و به ندرت خویشتن دارند و عواطف و احساسات خود را نسبت به دیگران به طور مستقیم ابراز می کنند، در این آشفته بازار زندگی و فرهنگ مدرن شهری چه سرانجامی خواهند داشت. آیا آنان در دنیای مدرنی که برای آنان تدارک دیده ایم، روز به روز از هم گسیخته تر و پریشان تر نمی شوند؟

اکنون زمان آن است که کودکان براساس قانون، دارای حقوق برابر با بزرگسالان شوند. اکنون هنگام آن فرا رسیده است که کودکان را به عنوان افرادی تحت حمایت قانون و حقوق، به عنوان شهروندان کامل و نه به عنوان انسان کوچک یا اموال خانواده هایشان به رسمیت شناخته شوند. تزییع حقوق کودکان فراگیر است و می توان فهرست بلند بالایی تهیه کرد اما آن چه در این جا مورد نظر می باشد، این است که شهر و فضای شهری یکی از مهم ترین عاملان خشونت و تزییع حقوق کودکان

کودکان در میان شهرها

علیرضا شایگان
 farvahr_107@yahoo.com

بناهای عظیم تمدن؛ بزرگراه ها، برج ها، و پویاتر و تکان دهنده تر از این ها؛ خانه ها، خیابان ها، بازارها و تکاپو و هیجان توصیف نشدنی جمعیت بسیار با اهداف بسیار و چه بسا سرگردان و... این ها ویژگی مشترک بسیاری از شهرهای مدرن امروزی اند. این ویژگی ها برای برخی مسحور کننده و هیجان انگیز و برای عده ای دیگر توانفرسا، پر ابهام و اضطراب آور است.

شهرهای مدرن امروزی، محیط و فضایی است که به انسان نوید ماجراجویی، قدرت، شادی، رشد، تغییر خود و حتی جهان را می دهد و در همان حال؛ آن چه را می دانیم و در اختیار داریم و آن چه را که هستیم در معرض نابودی و تخریب قرار می دهد و به تعبیر مارکس «همه آن چه جامد و استوار است ذوب می شود و به هوا می رود»

در بررسی شهرها؛ به بناها و ساختمان ها، کوچه ها و خیابان ها، بازارها، پاساژها و مراکز خرید و... و حتی فرهنگ شهری و تمایزش با فرهنگ روستایی زیاد پرداخته شده است، اما به نظر می رسد آنچه مورد غفلت واقع شده است **کودکانی** هستند که در غوغا و هیاهو و ازدحام کوچه ها و خیابان ها و در ساختمان های سر به فلک کشیده اش فراموش شده و به چشم نمی آیند.



اندیشمندان و به خصوص فلاسفه، ویژگی عمده جهان مدرن را ظهور انسان جدید می دانند. در حقیقت دوران مدرن، دوران توجه به انسان است، اصل انسان است؛ و طبیعت، قانون و... به خدمت انسان درآمده اند. عمری بر تاریخ گذشته و انسان ها رنج و مرارت های فراوانی برده اند تا در گذر ایام دارای حق شده و حقوق انسان به رسمیت شناخته شده است. برگ برگ تاریخ پر است از کسانی که برای احقاق حقوق انسانی و آزادی با جان و دل اهتمام ورزیده اند.



در طرح های عمرانی و توسعه ای؛ باید فضاهای شهری به شکلی توسعه یابند که در آن کودکان امکان این را داشته باشند تا به طور فعال و آزادانه در فعالیت های فکری و فرهنگی مطابق سَنَشان مشارکت جویند. بی تردید مشارکت امروز آنان در این گونه فعالیت ها موجب رشد مسئولیت پذیری آنان در آینده خواهد شد.

امنیت مسئله مهم دیگری است که در فضاهای شهری بیشتر به چشم می خورد. اکثر شهرنشینان به خصوص زنان و کودکان در محیط های شهری احساس ناامنی می کنند. جامعه شناسان شهری نیز از تأثیر ساختار شهری بر روی امنیت شهروندان سخن گفته اند. یکی از دلایل این که اغلب خانواده ها ترجیح می دهند کودکان خود را با سرویس به مدارس و... بفرستند، مسئله عدم امنیت می باشد. بنابراین لازم است که برنامه ریزان، در توسعه شهرها مقوله امنیت کودکان را مورد توجه قرار دهند.

♦.....♦
جان کلام انتظار می رود در توسعه شهرهای امروزی به حقوق کودکان بیشتر توجه شود و شهرهای ما باید شهرهایی باشند که در آن حقوق کودکان رعایت می شود. شهرهایی باشند که در آن حق بازی و اوقات فراغت برای آن ها مهیا باشد.
 ♦.....♦

جان کلام انتظار می رود در توسعه شهرهای امروزی به حقوق کودکان بیشتر توجه شود و شهرهای ما باید شهرهایی باشند که در آن حقوق کودکان رعایت می شود. شهرهایی باشند که در آن حق بازی و اوقات فراغت برای آن ها مهیا باشد. شهرها باید برای کودکان محیطی لذت بخش و سرشار از شادابی و نشاط باشند. در توسعه شهرها توجه به حقوق کودکان برای فعالیت های فکری و هنری و فرهنگی ضروری می باشد.

منابع :

- مایک، ساوج و آلن وارد، ۱۳۸۶، جامعه شناسی شهری، ترجمه دکتر ابوالقاسم پور رضا، تهران، انتشارات سمت
- کرمانی، علیرضا، مقاله امنیت و فضای شهری، روزنامه اعتماد ملی، چهارشنبه دوم مرداد ۱۳۸۷



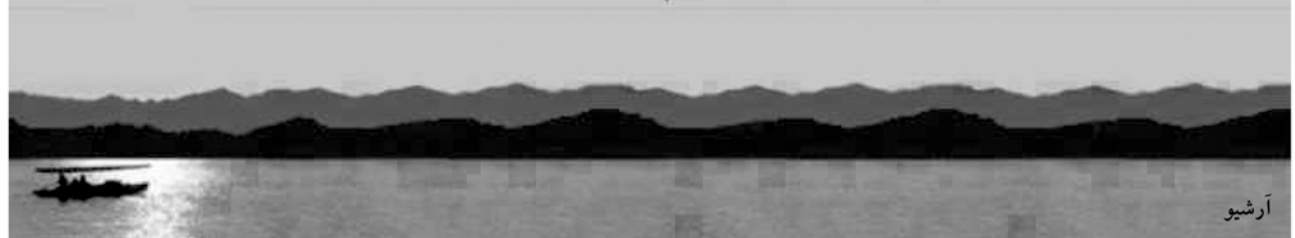
در دنیای مدرن است.

کودکان یک رده اجتماعی هستند که به لحاظ تعداد، شمارشان از دیگر رده های اجتماعی چون جوانان، بزرگ سالان، میان سالان و سالمندان به مراتب بیشتر است. اما نگاه به شهرها چشم اندازی را می نمایاند که در آن کودکان حضور چندانی ندارند. انگار رهاورد مدرنیته برای کودکان ما چیزی جز محدودیت های بیشتر نبوده است.

معماران خانه ها را و شهرسازان شهرها را برای بزرگ سالان می سازند. خانه ها و به ویژه شهرها بر اساس اصول معماری و زیبا شناختی انسان های بزرگ ساخته می شود و آن چه در این میان دیده نمی شود، حقوق کودکان است. انگار نه انگار که همین کودکان صاحبان فردای شهرها به حساب می آیند و بزگترها امروز به آسانی فردای آنان را نادیده و حقوق آن ها را زیر پا می گذارند.

در شکل گیری و توسعه شهرها، کودکان جایگاهی ندارند و اگر هم اندک توجهی به آن می شود باز از چشم اندازی بزرگ سالانه است. بزرگانی که به جای کودکان می اندیشند، طراحی و سپس اجرا می کنند. در کوچه ها، خیابان ها، بازارها، پارک ها و... اثر و نشانه ای از اینکه کودکان هم در این جامعه حضور دارند و باید به چشم آیند، دیده نمی شود. بنابراین لازم است که در طرح ها و برنامه ها و توسعه شهرها، بازنگری شود. این تغییر نگرش نباید به صورتی باشد که به جای کودکان فکر کنیم و بیندیشیم؛ بلکه باید نظریات و طرز فکر و نگرش آنان را به درستی مورد توجه قرار دهیم.

مرداب به رود گفت: چه کردی که زلالی؟ گفت:
"گذشتم"



آرشیو





برای خوردن چیزی درون دیگی فرو می برد:
از قضا گاو زالک از پی خورد
پوز روزی به دیگش اندر کرد
سر گاو، مانند پای فردی که در درون ریگزار
گرفتار آید، درون دیگ گرفتار می شود:

ماند چون پای [رفته] اندر ریگ
آن سر مرده ریگش اندر دیگ
اکنون گاو بیچاره ی گرفتار که هیچ جایی را

نمی بیند، از درون مطبخ به سوی پیرزن می تازد:
گاو مانند دیوی از دوزخ
سوی آن زال تاخت از مطبخ
پیرزن، در این لحظه گمان می کند که عزرائیل
آمده است تا جاننش را بگیرد؛ از این رو وحشت زده
فریاد می زند: ای ملک الموت! من مهستی نیستم؛
من فقط پیرزنی ضعیف و ناتوانم:

زال پنداشت هست عزرائیل
بانگ برداشت پیش گاو نیل
کای مکلموت! من نه مهستی ام
من یکی پیر زال محنتی ام
ما به ادامه ی حکایت سنایی نمی پردازیم که
سنایی چه می گوید و چه نتیجه ای می گیرد؛
مقصود ما پرداختن به بیتی است که سنایی در آن از
مفهوم «قضا و قدر» می گوید و دلیل رفتار گاو را
به قضا و قدر نسبت می دهد:

از قضا گاو زالک از پی خورد
پوز روزی به دیگش اندر کرد
همین جا می بینید چگونه عدم دانایی باعث نسبت
دادن کارها به عامل بیرونی شده است؟

علت این رفتار، نه قضا و قدر به معنای معمول آن،
بلکه گرسنگی گاو بیچاره است؛ توضیح آن که
دخترک پیرزن مریض شده است و از این رو
نمی تواند گاوها را به صحرا برد و در نتیجه گاوها
گرسنه شده اند و از سر گرسنگی داخل حیاط به
حرکت درآمده اند و بوی غذای گیاهی را از داخل

و درست اندیشی های مدیران آن جامعه است؛
همان قوانینی که... قوانینی که از آن گاه با عنوان
سنت های پیوسته ی طبیعی و اجتماعی یاد
می شود. حال باید پرسید: با وجود چنین قوانین و
روابط دقیق علی و معلولی ما چگونه ایم؟

ما چگونه ایم؟ ما چشم هایمان را، چه بسیار بر
روی واقعیت ها می بندیم، از شناخت قوانین حاکم
بر جهان سرباز می زنیم، علت ها را نمی بینیم،
معلول ها را محکوم می کنیم، کاستی ها و نقایص
برنامه ریزی هایمان را نمی پذیریم، از زیر بار
مسئولیتی که بر دوش ماست، شانه خالی می کنیم،
با وجود آن که خود اصل و اساسیم، گناه همه ی
بی برنامه گی ها و نقص ها و کاستی ها را به دوش
این و آن می گذاریم و... و... و جالب تر از همه،
وقتی بوی آلوده ی کارهای خاممان بلند
می شود، گاهی، لامذهبی دیگران را بهانه می کنیم
و از خدا و آسمان مایه می گذاریم!!!

سخن در این باره دردا، بسیار است، اما مجال
اندک؛ از این رو ناگزیر به ذکر حکایتی از حدیقه ی
سنایی (۴۶۷-۵۲۹ ه.ق) می پردازیم؛ حکایتی که به
روشنی گویای نگاه خام ماست؛ همان نگاه خامی
که هنوز هم دامنگیر ماست؛ پیرزنی، در روستایی به
نام چکاو (چکاب) از سرمایه ی جهان، تنها دخترکی
داشت مهستی نام و نیز دو گاوی که لابد از
شیرشان بهره می برد:

داشت زالی به روستای چکاو
مهستی نام دخترکی و دو گاو
دخترک روزی بیمار می شود:

نو عروسی چو سروتر، بالان
گشت روزی ز چشم بد نالان
همین جا پرسشی پیش می آید: آیا بیماری یا به
قول سنایی نالانی دخترک الزاماً از چشم زخم بوده
است؟ بی تردید چنین بایدی در کار نیست؛ این
بدان معناست که دخترک شاید به یک بیماری
ناشناخته دچار شده است و مردم (سنایی و دیگران)
به دلیل عدم آگاهی از دلیل بیماری، بیماری او را
تنها و تنها به چشم بد (چشم شوم؛ چشم شور) نسبت
داده اند و دلیل بیماری اش را آن دانسته اند؛ باری،
پیرزن از بیماری دخترک خویش بسیار پریشان و
دردمند می شود؛ زیرا افزون بر مهر فرزندی، سخت
به او نیازمند بود:

دلش آتش گرفت و سوخت جگر
که نیازی چنو نداشت دگر
در چنین شرایطی گاوی از گاو، پوزه اش را

(جایی که راه نیست خداوند راه می گشاید)

دانایانی نادان

دکتر ابوالقاسم رحیمی
haghchist@yahoo.com

جا نخورید و ناراحت هم نشوید؛ می خواهیم
حرف راستی را مطرح کنیم و پرده از روی واقعیتی
تلخ برداریم؛ واقعیتی که چون هنوز به خوبی آن را
نشناخته ایم و پرده از رویش برداشته ایم، همچنان
پیامدهای تلخش را می چشیم و رنج های
بی شمارش را می کشیم و آن، این است: ما با کمال
تأسف، گرچه خود را هوشیارانی دانا می دانیم، اما به
راستی و در حقیقت، در بسیاری از مواقع، نه تنها
هوشیار نیستیم، که ظاهراً دانا هم نیستیم و این،
البته غم انگیز و هشدار دهنده است؛ غم انگیز است،
زیرا نمی دانیم... و هشدار دهنده است، زیرا اگر
ندانیم، به حال و روزی بدتر از آن چه هستیم، دچار
می شویم.

زندگی و روابط اجتماعی بر پایه ی قوانینی
استوار، دقیق و علمی بنا شده است؛ قوانینی که
خواسته و ناخواسته در عرصه ی روابط اجتماعی و
طبیعی کارکرد خویش را دارند و چه بخواهیم و چه
نخواهیم، کار خویش را به انجام می رسانند؛ ذکر
یک مثال ضروری است: اگر در آن سوی جهان و
در عمق چندین هزارپایی اقیانوس آرام، والی عظیم،
در گریز از یک زبردیایی جنگی (ما آدم ها را
باش...! شکم های گرسنه و آتش بازی...!!) داشتیم
می گفتیم: اگر در آن سوی جهان و در غمق
اقیانوس ها، والی عظیم، در گریز از یک زبردیایی
جنگی، شتاب گیرد و موجی در آب ها ایجاد کند،
اگر دستگاهی دقیق وجود داشته باشد، اثر آن موج
را در این سوی جهان می توان اندازه گرفت و
بررسید و در این، تردیدی نیست. چنین کیفیتی
گویای چیست؟ چنین کیفیتی گویای آن است که بر
جهان ما، قوانینی جدی و علمی حاکم اند و
هیچ کس نمی تواند منکر وجود چنین قوانین علمی،
علی و معلولی شود؛ همان قوانینی که بر اساس آن،
هم اکنون در بخش عظیمی از جهان، بسیاری از
گرسنگی می میرند؛ همان قوانینی که بر اساس آن،
در شماری از کشورها آدمیان خون همدیگر را، آری،
خون همدیگر را می ریزند و با انسان چون حیوان
رفتار می کنند؛ همان قوانینی که بر اساس آن،
سعادت و شقاوت یک ملت، در گرو برنامه ریزی ها

زندگی

دکتر ناصر محمدی فر
nassermoh@yahoo.com

یعنی میشه!؟

فکر می کردم اگه نمی مردیم زندگی چه شکلی می شد:

الف) کودکی: میلیون ها سال باید چه چه بابا می کردیم و زمین می خوردیم و دوباره پا می شدیم. حداقل چند میلیون پستانک و میلیون ها عدد پمپرز مصرف می کردیم. لا اقل ده میلیون سال طول می کشید تا تموم دندونامون در بیاد و در تمام این مدت تب می کردیم و اسهال و استفراغ بودیم. این که تو مدرسه چند بار تنبیه می شدیم دیگه حسابش با کرام الکتابین.

ب) جوانی: چند میلیون سال پشت کنکور دانشگاه سراسری می ماندیم. عاشقی مان (دوران قبل از ازدواج!!) حدود ده میلیارد سال طول می کشید. عروس خانم برای اجازه گرفتن از بزرگ ترها و گفتن بله به صدها هزار سال وقت نیاز داشت. به احتمال زیاد(و با توجه به شرایط حاضر) حتما چند میلیون سالی معتاد می شدیم و لااقل چند صد هزار سال را در راهروهای دادگاهها و زندان سپری می کردیم...

ج) میانسالی: می اندیشم: چند صد میلیون سال است که از کمردرد مزمن و دیسکوپاتی رنج می برم. دکترم می گوید باید بروی سونا و جکوزی. جراحی بی فایده است. چهارصد هزار جلسه فیزیوتراپی برایم نوشته که افاقه نکرده است. رئیس اداره مان مرتب گیر می دهد که غیبت هایت زیاد شده. نزدیک چهارمیلیارد ساعت غیبت کرده ام.

د) پیری: دیروز جشن تولد ده میلیارد سالگی ام بود(منظور سال نوری است نه سال ایرانی!!) نوه ها و نبیره هایم همگی آمده بودند. یکی شان برایم صد هزار کامیون ایزی لایف آورده بود، دیگری چهار میلیون جفت دندان مصنوعی؛ نوه کوچیکم(چقد دوستش دارم، الهی همیشه بچه بومنه) برام یک تریلی کشمش آورده بود. حالا چند ساعتیه جشن تموم شده و من تنها گوشه اتاق در کناری نشسته ام. همسرم پارسال به دلیل زمینه ژنتیکی مشاعرش را از دست داد و به بیمارستان «کهنسالان فراموش شده» منتقل

شد. چند وقتی که خواب های عجیبی می بینم. دیشب خواب دیدم که فقط ۸۰ سال عمر کرده ام و بعد زندگی «این جهانی ام» تمام شد. یادم نیست که به این پدیده چی می گفتند. یک جایی بود انگار در سرزمین ها و زمان های خیلی دور.

یادم اومد. توی خواب یکی به من گفت: تو می میری، آره. تو می میری. مردن، چه احساس قشنگی بود. زندگی ام تموم شده بود و من رها می شوم. چه احساس قشنگی بود. کاملا گیج شدم. یعنی میشه، یعنی میشه یه روزی تموم بشه، یعنی میشه!!!

سرعت عمل

توی چشم هایش نگاه کردم. زل زده بود توی چشم و حریرانه مرا می پایید. مطمئن بودم که خشم را لابلای دندونای به هم فشرده ام حس کرده است. به گمانم ترسیده بود. اما نه، اونم اخمهاشو کشید تو هم و دندوناشو نشونم داد. حالا نوبت من بود که مشت های گره خوردهمو به نشونه «عدم عقب نشینی» نشون بدم. اونم مشت هاشو گره کرد. داشتم کم می آوردم، ولی نباید کوتاه می آمدم، اینو بابای خدا بیامرزم بارها به من تأکید کرده بود، شونه هامو دادم بالا. صورتم شده بود عینهو شیر خشمگین. نباید امونش می دادم. سریع رفتم طرفش، نتونست جم بخوره. سر جایش میخکوب شده بود. امونش ندادم. چشم تو چشم و صورت تو صورت، و بعد در یک چشم به هم زدن با دست راست محکم گرفتمش و با دست چپ پستونکو از تو دهنتش کشیدم بیرون و مثل یک «بابای بچه ندیده» یه ماچ گنده و پر سر و صدا از تمام صورت خیس و خوابالوش گرفتم. حالا هر دو داریم می خندیم. **هشتم تیر ماه سالروز یکمین سال تولد ترانه خانم مبارک.**



دیگه ها شنیده اند و یکی از آن دو سرش را به هوای خوراک داخل دیگ کرده است و ... و...! اما سنایی و شماری از ما مردم، چه در گذشته و چه در حال، بی آن که تحلیلی عمیق داشته باشند(داشته باشیم) همچنان عواملی غیر از عوامل اصلی را عامل کارها و رفتارها و بیچارگی ها می دانند(می دانیم)! بلافاصله به یاد آوریم که اشکال کار نه در مردم، که در دانایان و عالمان جامعه است؛ دانایان و عالمانی که از وظیفه ی خویش(آگاهی بخشی) سر باز زده اند و کار خویش را نمی کنند؛ دانایان و عالمانی که نان مردم را می خورند و حرفی و دردی از دردهای مردم نمی گویند! و این، به راستی مایه ی شرمساری و شرمندگی در نزد حضرت حق است؛ زیرا حضرت حق، به گفته ی آن مهربان دانا، «از دانایان و خردمندان پیمان گرفته است که بر نادرستی ها، بر برخوردهای ناعادلانه ی گروهی و گرسنگی و بیچارگی شماری از مردم صبوری نورزند و بردبار نباشند»؛ بی درنگ باید به یاد آورد که آن چه مایه ی شرمساری بیشتر است، عامل یا عواملی است که باعث بی تفاوتی دانایان و خردمندان شده است؛ همان عامل یا عواملی که دغدغه های انسانی را از آنان سلب کرده است؛ دغدغه هایی که بر مبنای آن حرف حق را، سخن راست و درست را باید گفت؛ زیرا واجب ترین حقی که یک موحد راستین بر عهده دارد، همانا آن است که او «تنها حق را بگوید؛ هر چند به زیان خود و یا پدر و مادر او باشد» و این به راستی شگفت است باری، در پایان این گفتار، ذکر آن چه از **صدرای شیرازی**، همان بلاکش دوران خویش، درباره ی وظیفه ی خود، به عنوان فردی دانا و عالم شنیده ایم، به راستی دلپذیر و شنیدنی است؛ همان گفته ای که یادآور سخن ناصر خسرو است که سروده بود:

دانی که خداوند نفرمود به جز حق حق گوی و حق اندیش و حق آغاز و حق آور
اما گفته ی صدرای شیرازی: «ویرانه ای است این جهان. عمر کفاف نمی دهد که آباد کنم و غیرت رخصت نمی دهد که رها کنم. این گونه رها کردن، نشانه ی رذالت است و جاهلانیه مرمت کردن، نشانه ی دناست؛ پس آباد سازی یک گوشه ی کم از جهان به دست ما، آبادانی کل جهان است، به دست همگان».

خوبی ها برایمان، روشنی ها بهره مان، آگاهی ها توشه ی راهمان و حضرت حق، خدای مهربانان دادگر پشت و پناهمان باد...!

جدی مواجهه اند. هیچ کسی این واقعیت تلخ را بهتر از زنان معلول احساس نمی کنند که هم معلول هستند و هم زن.

زنان معلول نه تنها به عنوان یک معلول در جامعه تحت تحقیر و تبعیض قرار دارند، بلکه اساساً به عنوان یک زن نگریسته نمی شوند. آنها هیچ گونه جایگاهی در جامعه ندارند. نه در میان خانواده و نه در شغل خود. از یک رابطه عشقی و احساسی که اصلاً صحبتی در میان نیست.

کاملاً نرمال است که دختری با عقب ماندگی ذهنی، به همان اندازه امید و آرزو در قلب خود نهان دارد که یک دختر سالم. همانقدر احساسات و نیاز و همانقدر آمال و اهداف.

اما متأسفانه این نیز کاملاً نرمال است که دختری با عقب ماندگی ذهنی نه از طرف خانواده و نه از طرف اجتماع، هرگز جدی گرفته نمی شود و هرگز وقتی به خواسته های او گزارده نمی شود. حتی اگر این دختر در خانواده خود بدون تبعیض و ترحم و تحقیر رشد کند، همین که پا به جامعه می گذارد، متوجه می شود که در آخر خط قرار گرفته و به هیچ شمرده می شود.

واقعیت تلخی که در جامعه در انتظار زنان معلول است در حوزه های مختلف چنین اند:

کار: زنان معلول در بازار کار شانس بسیار اندکی دارند. آمار نشان می دهد که نسبت شغل یابی زنان بسیار کمتر از مردان است. یک چهارم مردان معلول مشغول به کار هستند، درحالی که در حال حاضر تنها یک ششم زنان معلول یعنی ۱۷ درصد به کار مشغولند. با اینکه زنان در حوزه تحصیلات و یادگیری ماهرتر و سریع تر از مردان معلول عمل می کنند، اما به همان نسبت در حوزه شغل یابی و کار به کنار نهاده می شوند. ترجیحی که کارگزینی ها عموماً نسبت به متقاضیان مرد نشان می دهند، در میان معلولین نیز به قوت خود باقی است.

دوره آموزشی: شانس زنان معلول برای

بدست آوردن رشته های مختلف آموزشی در حد ۳۰ درصد است. برخوردی که در رابطه با

دوره های آموزشی نسبت به زنان معلول می شود، بشدت قابل انتقاد است. جز رشته های سکرتری و یا نظافت و خانه داری تقریباً رشته دیگری برای زنان وجود ندارد. رشته های تحصیلی درباره معلولین در سطح دانشگاهی و یا تحقیقات آکادمیک مربوط به معلولین در بسیاری از کشورهای اروپایی اصلاً وجود ندارد. جنبش زنان معلول تلاش می کند تا رشته معلول شناسی را بعنوان یک رشته مستقل در دانشگاه ها وارد کند.

دستمزد: یک سوم از زنان معلول که شاغل هستند، پایین ترین حد دستمزد ماهانه را دریافت می کنند. در حالیکه مردان معلول دارای درآمد بیشتری هستند. آمار نشان می دهد که تنها یک ششم مردان معلول حداقل دستمزد را دریافت می کنند.

خشونت: بر اساس تحقیقاتی که انجام گرفته، دو سوم زنان معلول که در خانه های جمعی زندگی می کنند، قربانی خشونت می شوند. این زنان حق انتخاب پرستار خود را ندارند و اغلب می بایست توسط پرستاران مرد که دوره سربازی شان را طی می کنند، پرستاری شوند و چه بسا مورد تجاوز قرار

مشکلات زنان معلول

بهاره پیرایش

bahare_pirayesh@yahoo.com

جنس: معلول، نشانه: زن

در تعریف انسان معلول و از کار افتاده آمده است: کسی که فاقد عملکرد جسمی، توان ذهنی و سلامتی روحی و روانی، در حدی پایین تر از استاندارد و نرمال زندگی در جامعه باشد، معلول محسوب می شود.

اما سازمان بهداشت جهانی این تعریف را نقد کرده و معتقد است: ناهماهنگی نقص ارگانیک در یک فرد با منظر و نرم جامعه را می توان معلول بودن و یا "غیرنرمال" بودن تعریف کرد. اما نرمال و غیرنرمال امریست نسبی و در هر جامعه ای متفاوت است.

آنانی که همه چیز را از زاویه زبده پروری و امتیازات و حق ویژه نگاه می کنند، طبیعی است که جامعه را هم به سالم ها و معلولین، نرمال ها و غیرنرمال ها، زنان و مردان، فرماندهان و فرمانبران، ارزش ها و بی ارزش ها تقسیم کنند.

معلولین از طرف جامعه خواسته یا ناخواسته طرد شده و بعنوان یک انسان برابر نگریسته نمی شوند. در این میان زنان معلول بطور مضاعف زیر این نابرابری خرد می شوند.

صحنه بسیار جالبی است معلول بودن در یک روز تمام در انستیتیوی

گوستاو استرس مان کاملاً نرمال جلوه می کند.

جنبش زنان معلول بیستمین سالگرد تأسیس

خود را برگزار می کند. سالن مملو است از

زنهایی که بر روی صندلی چرخ دار نشسته اند.

تریبون سخنرانی بلند در سالن وجود ندارد. برای

کرو لال ها با حرکات دست سخنرانی می شود.

نایبانیان بر روی دستگاه های لمسی خود

یادداشت برمی دارند. تم اصلی این مراسم، "زنان معلول در راه تعیین سرنوشت خود" می باشد. آنها در این مراسم گرد آمده اند تا از موفقیتشان، از آرزوهایشان و از درخواستهایشان صحبت کنند.

یکی از سخنرانان با نقص زبانی که حرف زدن را برایش مشکل می کند و فهم آنرا برای دیگران، می گوید: آن چیزی که مرا تکان داد کتابی بود با تیتر جنس: معلول، نشانه: زن.

این کتاب واقعیتی ملموس را برایم افشاء کرد. من این کتاب را یک شبه خواندم و تمام شب را گریستم. من فکر می کردم تنها معلولی هستم که به عنوان یک زن به هیچ گرفته می شوم. با خواندن این کتاب فهمیدم که تنها نیستم.

از ۱۵ نوامبر ۱۹۹۴ در قانون اساسی آلمان آمده است که نه تنها زنان و مردان از حقوق برابر برخوردارند، بلکه کسی نباید به علت معلول بودن مورد تحقیر و بی اعتنایی قرار گیرد.

اما هر دو بند این قانون در برخورد با واقعیت و در جامعه با بن بست های

تبدیل می کنند.

یکی دیگر از درخواست های جنبش زنان معلول، آموزش حرکات دفاع از خود و رفع تهاجم در مقابل خشونت و تجاوز نسبت به زنان است. با توجه به افزایش میزان خشونت های فیزیکی و تجاوزات جنسی به زنان معلول که قدرت دفاع از خود را ندارند، آموزش شیوه های ساده و قابل یادگیری برای مقابله با خشونت، به یکی از نیازهای حیاتی زنان از کار افتاده تبدیل شده است. برای مثال زنانی که در صندلی چرخ دار نشسته اند، یاد می گیرند که چگونه از صندلی خود به عنوان یک سلاح در دفاع از خود استفاده کنند.

بحث کورتاژ یکی از مسائل مورد بحث در میان زنان و معلولین است. بسیاری از زنان جنین خود را تحت آزمایش قرار می دهند تا از سالم بودن آن اطمینان حاصل کنند و در غیر این صورت آنرا کورتاژ می کنند. برخی چنین عملی را با سیاست نازی ها مقایسه می کنند که سعی داشتند معلولین را همانند یهودیان از میان بردارند تا جامعه سالم و بی نقصی داشته باشند.

جنبش زنان معلول این مقایسه را نادرست می داند و مطرح می کند که تصمیم یک زن به کورتاژ، از حق او بر بدن خود ناشی می شود. برای یک زن بسیار مهم است با هر دلیلی که برای خود دارد، تصمیم بگیرد آیا یک زندگی دیگر را در بدن خود تحمل می کند یا نه. این تصمیم شخصی اوست. تحقیقات نشان می دهد اغلب زوج هایی که فرزند معلول دارند، از هم جدا می شوند و زن مجبور است به تنهایی فرزند معلول خود را بزرگ کند. در جامعه ای که ما هم اکنون زندگی می کنیم، بسیار واضح است چنین زنی از کمک ها و حمایت های لازم برخوردار نمی شود. بعلاوه امراض مختلفی وجود دارند و برخی کودکان جز رنج و عذاب چیزی نصیبشان نمی شود.

معلولین نیازی به ترحم، درک و دل سوزی ندارند. آنان نیاز به احترام، برابری و حمایت از حق تعیین سرنوشت خود دارند. آنان چیزی می خواهند که هر انسانی طلب می کند.

می گیرند. اما از نظر قانون تجاوز جنسی به زنان معلول که قدرت دفاع از خود را ندارند، یک جنایت محسوب نمی شود و تنها از آن به عنوان یک تخلف صحبت می کنند.

معلولین نیازی به ترحم، درک و دل سوزی ندارند. آنان نیاز به احترام، برابری و حمایت از حق تعیین سرنوشت خود دارند. آنان چیزی می خواهند که هر انسانی طلب می کند.

معیار زیبایی: دختر سیزده ساله ای که تنها ۳۰ درصد قدرت بینایی دارد و به علت بیماری محکوم به چاقی مفرط است، چه احساسی در دنیایی که باربی ها و مانکن ها معیار زیبایی شمرده می شوند، دارد؟ واقعیت این است که تبعیض بین زنان و مردان معلول را می توان در وهله اول در خود آمارسنجی ها جستجو کرد. بر طبق آمار سه و نیم میلیون معلول مرد وجود دارد، در حالی که تنها سه میلیون معلول زن تخمین زده می شود. باید توجه کرد تنها معلولینی در این آمارسنجی ها می گنجد که شناسنامه از کارافتادگی را دریافت کرده باشند. این شناسنامه را نیز معمولاً آن معلولینی دریافت می کنند که به دنبال کار هستند. یعنی اکثر آنها از مردان تشکیل شده اند. بسیاری از زنان معلول که خانه دار هستند و یا چند فرزند دارند، اصلاً در این آمارها جایی ندارند. دوسوم زنانی که در این آمار جای دارند، درجه از کار افتادگی آنان بسیار بالاست. یک دهم آنان دارای عقب ماندگی ذهنی و یک دهم دیگر از نقص عضو مربوط به اعضای حسی رنج می برند. برای مثال نابینا و یا کر و لال هستند. امراض روحی و روانی نیز اغلب شامل زنان می شود و آن ها را در زمره از کارافتادگان جای می دهد. و از همه عجیب تر این که تنها ۵ درصد معلولین، معلول به دنیا آمده اند. ۹۵ درصد آنان به علت تصادفات و امراض گوناگون از کارافتاده شده اند. انسان هایی که سال هایی از زندگی خود را بطور "نرمال" طی کرده اند و

بر اثر یک اتفاق یا بیماری و یا تجاوز جنسی و خشونت دچار یک نقص عضو فیزیکی یا ذهنی شده و به انسان های "غیرنرمال" تبدیل شده اند. تحقیقات، میانگین سنی شروع از کارافتادگی در بین زنان را ۳۶ سال تعیین کرده است.

امروزه زنان از کار افتاده به جای آن که خود را در پستوی خانه زندانی کنند، به اجتماع می روند و وظائف مختلفی را به عهده می گیرند. آن ها مستقل می شوند و برای پیشبرد کار و شغل خود، نیروی کمکی استخدام می کنند. بجای اینکه پسران جوانی که سربازی خود را می گذرانند، نظافت او و خانه او را به عهده بگیرند، آن ها خود دخترترانی را که متقاضی کار هستند، به عنوان دستیار استخدام کرده و کارهای شخصی و اجتماعی خود را که به تنهایی از عهده آن بر نمی آیند، به عنوان یک شغل عرضه کرده و خانه خود را رسماً به محل کار



(دانا انتظار ندارد کارهای او مورد تمجید و تحسین قرار گیرد)

علائم بیماری

آلزایمر، یک بیماری پیشرونده، مخرب، و غیر قابل بازگشت مغزی است. شخص مبتلا دچار اختلال رو به پیشرفت در حوزه های زیر می شود: حافظه، توجه، زبان، محاسبه، برنامه ریزی، جهت یابی، تصمیم گیری و قضاوت. همچنین شخصیت و ادراک فرد نیز درگیر این اختلال شده و دستخوش تغییر می گردد.

بیمار، حین تکلم، فراموش می کند چه می گفته است و ممکن است بعد از کلی تلاش و زحمت، در ادامه کلام جملاتی غیر مرتبط با آنچه می گفته، بگوید. اسامی اشخاص و اشیا را از یاد می برد. یک جمله، یا یک سوال را بارها و بارها تکرار می کند. زمان و مکان را نمی شناسد. نسبت به اطرافیان بدبین است و احساس می کند دیگران قصد دارند به وی آسیب بزنند. اشخاصی را می بیند که دیگران نمی بینند. پرخاشگر شده و گاهی به شکلی توهین آمیز و نامناسب با دیگران برخورد می کند. خلاصه آنکه روند تخریب پیشرونده مغزی است که باعث پرخاشگری، عصبانیت، یا افسردگی بیمار می شود.

علائم آلزایمر با اختلال در حافظه شروع می شود و در نهایت به اختلالات شدید عقلی می انجامد (بی دلیل نبوده که آلزایمر، در گروه بیماریهای زوال عقل دسته بندی شده).

در انتها فرد دچار از کار افتادگی شدید می شود؛ بطوری که برای انجام کارهای روزمره، به اطرافیان وابستگی شدیدی پیدا می کند و در نتیجه باعث مشکلات روانی زیادی برای افراد خانواده می شود. روند رشد آلزایمر، "آهسته و پیوسته" است و در کلیه متون، به عنوان اختلالی با سیر کند و پیشرونده مطرح شده است. درصد ابتلا در زنان، بیشتر از مردان گزارش شده. سن بروز بیماری در ۵۰ درصد موارد بالای ۶۵ تا ۷۰ سالگی است (هرچند معمولا اختلال ۲۰ سال قبل از بروز شروع شده!). موارد زودرس آلزایمر، یعنی در سن ۶۵ سال و

پایین تر هم، در برخی مشاهده می شود.

علت بیماری چیست؟

علت آلزایمر نامعلوم است؛ اما تصور بر این است که عوامل ژنتیک، در ایجاد این بیماری نقش داشته باشند. برخی از مطالعات نشان داده اند که حدود ۴۰ درصد بیماران، سابقه خانوادگی آلزایمر دارند. بنابراین فرض می شود که عوامل ژنتیک، حداقل در بعضی از موارد پیدایش اختلال نقش دارند.

اخیرا در بیماران مبتلا، نوعی نابهنجاری ژنی، در کروموزوم شماره ۲۱ مشاهده شده است و این همان ژن معیوب در "سندرم داون" یا "منگولیسیم" است.

درمغز بیماران آلزایمری، نسبت به بقیه افراد، مقدار استیل کولین پایین گزارش شده است. (استیل کولین: نوعی ماده انتقال دهنده عصبی - شیمیایی در مغز که در انتقال تکانه های عصبی، بویژه تکانه های محرک عضلات بدن نقش اساسی دارد).

تفاوت اساسی

مغز بیمار مبتلا به آلزایمر در مقایسه با مغز یک فرد سالم دارای



یادش بخیر؛ بابا بزرگ؛ چقدر عزیز و دوست داشتنی بود؛ با آن موهای همچون برف و چشمانی که چیزی نداشت جز مهر. نمی دانستیم با آن همه مهربانی چرا گاهی تندخو و بداخلاق می شد؛ نه که با ما، چون همیشه دوستان می داشت، با مادر جان.

گاهی رفتارهای عجیبی از او می دیدیم. وقتی خودش وسایلش را گم می کرد و دنبال مقصر می گشت. مثلا عینکش را؛ فکر می کرد مادر جان عمداً آن را برداشته تا او نبیند چه چیز در غذا می ریزد. همیشه می گفت: "تا منو نکشی، خیالت راحت نمیشه". مادر جان هم با همان لبخند دلنشین همیشگی، سری تکان می داد و بی اعتنا به حرف های او، به کارش ادامه می داد. بابا بزرگ همه چیز را فراموش می کرد. همه چیز را. بعضی وقت ها موقع تقسیم خوراکی، اسم ها را اشتباهی صدا می زد، یا می گفت: "بیا ببینم،

اسمت چی بود؟" ما هم یواشکی می خندیدیم و بعد از معرفی کردن، سهم خود را از او می گرفتیم و می رفتیم.... کاش آن روزها می دانستیم چه بلایی بر سر بابا بزرگمان آمده!

دو کلام حرف علمی

مشابه قصه بابا بزرگ را همه ما دیده، یا شنیده ایم و خوب می دانیم او، مبتلا به بیماری آلزایمر (یا همان آلزایمر) بوده است. بد نیست در این باره بیشتر بدانیم. گاهی اوقات، به دلیل برخی امراض، فعالیت های ذهنی انسان، گرفتار تباهی می شود. در دنیای ما بیماری هایی هستند که به دلیل ماهیت مخرب و پیشرونده ی

خود، باعث از بین رفتن هرچه بیشتر توانایی های فکری و ذهنی افراد مبتلا می شوند. از آن جمله، می توان به شایع ترین و شناخته شده ترین نوع زوال عقل (دمانس) در دوران پیری، یعنی دمانس نوع آلزایمر اشاره کرد.

کشف بیماری آلزایمر:

دکتر آلوئیس آلزایمر، Alois Alzheimer (کسی که این اختلال بعدا به اسم او نامگذاری شد)، در سال ۱۹۰۱ در بیمارستانی واقع در فرانکفورت، به عنوان پزشک ارشد مشغول به کار بود که برای نخستین بار این بیماری را مشاهده کرد. در تاریخ ۲۵ نوامبر همان سال، بیماری به نام "آگوسته دتر"، در این بیمارستان پذیرش شد. او که زنی ۵۱ ساله بود، به علت ابتلا به نارسایی های فکری و گفتاری، توهنات شنوایی، هذیان و پرخاشگری به بیمارستان آورده شده بود. مورد آگوسته، نخستین مورد کشف شده این بیماری بود. دکتر آلزایمر طی مقاله ای که در سال ۱۹۰۷ طرح کرد، ویژگی های بیمار را این چنین توصیف کرد: «اختلال سوگیری، زبان پریشی، توهنات شنوایی، توهم گزند و آسیب توسط دیگران، رفتار پیش بینی ناپذیر و نقصان چشمگیر کارکرد روانی اجتماعی».

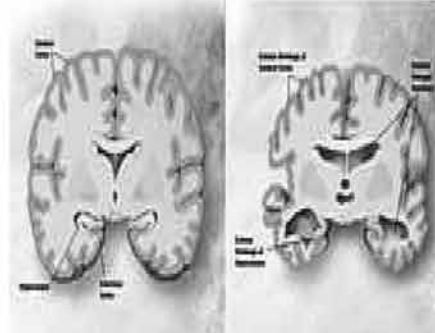
- بیمار، عزیزی از عزیزان ماست؛ مبادا دلش را بشکنیم!!!
- به یاد داشته باشیم رفتار شخص مبتلا، ناشی از بیماری وی است نه از روی تعمد و دشمنی!
- هنگام تکلم، با صبر و بردباری به حرف های او گوش دهیم. حرفش را قطع نکنیم. ممکن است بیمار برای بیان یک جمله ساده نیازمند زمان زیادی باشد، صبر داشته باشیم.
- هرگز مانند کودکان با او رفتار نکنیم. استفاده از الفاظ کودکانه باعث رنجش خاطر بیمار می شود.
- واضح و شمرده حرف بزنیم. بهتر است از جملات ساده و کوتاه استفاده کنیم تا او بهتر متوجه منظورمان شود. شاید علایم غیر کلامی و بصری، در فهم کلام ما، موثر تر باشد.
- تا آنجا که ممکن است از جابه جا کردن وسایل و لوازم بیمار خودداری کنیم زیرا این کار، موجب خشم و پرخاشگری او می شود.
- بیمار آلزهایمری بیش از هر چیز، نیاز به توجه و احترام ما دارد. یک برخورد نامناسب، می تواند ضربه روحی بدی برای بیمار باشد.
- در پایان، قدر وجود سالمندان را بدانیم و فراموش نکنیم؛ روزی، ما هم

پیر می شویم.

منابع:

- فرهنگ روانشناسی - روانپزشکی. نصرت الله پور افکاری. نشر فرهنگ معاصر
- روانپزشکی اکسفورد ۲۰۰۵. مایکل گلدر. ترجمه دکتر ابراهیم صفر زاده - دکتر یونه خشمی، نشر تیمورزاده - نشر طب
- خلاصه روانپزشکی. کاپلان و سادوک. ترجمه دکتر نصرت الله پور افکاری. انتشارات نشرآب
- بیماری آلزهایمر: دیروز، امروز، فردا. دکتر فرید فدایی - دکتر زهرا نیکنام. مجله سالمند. سال دوم. شماره سوم. بهار ۱۳۸۶
- کشف بیماری آلزهایمر. دکتر فرید فدایی. مجله توانبخشی. دوره هفتم. شماره دوم. تابستان ۱۳۸۵
- www.sid.ir
- www.wikipedia.org

تفاوت های چشمگیری می باشد: مغز این بیماران، به صورت گسترده، دچار زوال شده و ظاهری چروکیده و جمع شده پیدا می کند. شیارهای قشر مخ پهن تر می شوند و حدود یک سوم از سلول های آن می میرند، بطن های مغزی (همان حفره های توخالی وسط مغز) گسترده می شوند. سلول های نورونی از دست می روند و سلول های غیر نورونی در مغز تکثیر می شوند.



مغز سالم

مغز بیمار مبتلا به آلزهایمر

آلزهایمر درمان هم دارد؟

تاکنون درمانی خاص و قطعی برای این بیماری پیدا نشده. فقط استفاده از برخی داروها، می تواند تا حدودی جلو پیشرفت بیماری را بگیرد؛ بطور معمول، طول متوسط عمر پس از شروع علایم حدود ۶/۵ سال است.

با بیمار مبتلا به آلزهایمر چگونه رفتار کنیم؟

از آنجا که بیماران مبتلا به آلزهایمر، دچار اختلال پیشرونده در فرایندهای فکری می شوند، کنار آمدن با این افراد و همچنین برقراری ارتباط با آنها، کاری بسیار دشوار، نیازمند صبر و شکیبایی زیاد و در بعضی اوقات طاقت فرسا است. آنچه در ادامه می آید، پیشنهادات و نکاتی جهت ارتباط بهتر با بیماران مبتلا به آلزهایمر است:



با بزرگان فیزیک

گردآوری و ویرایش: دکتر علی اصغر مولوی

سخنی از بزرگان فیزیک

هدویگ بورن، همسر ماکس بورن فیزیکدان بزرگ می گوید، از اینشتین پرسیدم: آیا به اعتقاد تو هر چیزی را می توان به صورت علمی بیان کرد؟

او پاسخ داد ((بله)) البته در این صورت ممکن است چیزی دستگیر کسی نشود. چنین توصیفی، توصیف بی معنایی خواهد بود. درست مثل اینکه سمفونی بتهوون را به صورت مجموعه ای از تغییرات فشار موج توصیف کنید.

آنچه من در طبیعت می بینم ساختاری شگفت انگیز است که ما فقط قادر به درک بسیار ناقص آن هستیم و همین باید اهل تفکر را سرشار از احساس حقارت کند.

اینشتین در یک نامه، ماه مه سال ۱۹۴۴.

آشنایی با پدر کوانتوم مکانیک

زندگینامه ماکس کارل ارنست لودویگ پلانک:

وی در بیست و سوم آوریل سال ۱۸۵۸ در شهر کیل آلمان زاده شد، و فرزند ششم ویلهلم پلانک استاد علوم قضایی دانشگاه شهر بود. افراد خانواده پلانک احترام زیادی برای آموزش و پرورش و فرهنگ و حفظ ارزشهای سنتی خانواده قائل بودند.

پلانک دوره دبیرستان را در گیمنازوم مکسیمیلان شهر مونیخ گذرانید و در آنجا بود که به علاقه خود پی برد. پلانک اعتبار و امتیاز تفهیم معنای قوانین فیزیک را به خود برای اولین بار به هرمان مولر دبیر ریاضی خویش می دهد. پلانک یک تیزهوش استثنایی نبود. دبیرانش در گیمنازیوم از لحاظ رتبه او را به شاگرد اولی نزدیک می دانستند اما او را در هیچ زمانی شاگرد اول نشناختند. معلمان وی در او جز رفتار شخصی خوب و سختکوشی در کار نشانه ای که حاکی از تابناکی هوش یا وجود استعداد خاصی باشد، ندیدند. وی به خواندن فیزیک عملی و ریاضیات پرداخت و در پی

انتقال به دانشگاه برلین در کلاس های فیزیکدانان مشهور آن روز هرمان فن هلمهولتز و گوستاو کیرشهوف شرکت کرد. پلانک علاقه خویش به ترمودینامیک را مدیون این دو استاد، می دانست. تز دکترای پلانک مروری بر دو اصل کلاسیک ترمودینامیک بود. اصل اول، اصل بقای انرژی و اصل دوم مفهوم آنتروپی (کمیتی که اندازه اش در تمام فرایندهای فیزیکی حقیقی مدام در افزایش است). پلانک در سال ۱۸۸۰ با سمت دانشیاری به هیأت علمی دانشگاه مونیخ پیوست و پنج سال پس از آن به مقام استادی دانشگاه کیل رسید. استخدام به عنوان استاد غیررسمی در دانشگاه کیل پلانک را از استقلال علمی بیشتری برخوردار ساخت. با درگذشت کیرشهوف در سال ۱۸۸۹ و خالی ماندن کرسی استادی او در دانشگاه برلین و پلانک به جای وی به عنوان استادیار و مدیر مؤسسه فیزیک نظری منصوب شد. پلانک در یکی از روزها که به یاد نداشته است در چه کلاسی از دانشگاه برلین درس دارد جلوی اتاق دفتر بخش ایستاده و از کارمندی نشانی محل برگزاری درس آن روز پروفوسور پلانک را جویا می شود. کارمند در جواب می گوید: آنجا مرو مرد جوان تو بسیار جوان تر از آن هستی که بتوانی درس پلانک، استاد فرهیخته ما را بفهمی. پلانک در سال ۱۹۰۰ به این نتیجه رسید که برای توضیح پدیده تابش جسم سیاه باید ایده کاملاً جدیدی را پیش کشید. وی این فکر را

در میان نهاد که انرژی نیز مانند ماده از احاد یا بسته های کوچکی درست شده است. او آن احاد را کوانتوم نام داد. کلمه ای مأخوذ از زبان لاتینی به معنی

«چقدر» و جمع آن کوانتا بود، این فکر که با اصول و قوانین آن زمان وفق نمی کرد بالطبع مخالفانی بوجود آورد ولی این مخالفت ها بیش از پنج سال طول نکشید زیرا تئوری اینشتین که متکی به تئوری کوانتا بیان شد ارزش واقعی و حقیقی تئوری بیان شده بوسیله پلانک را معلوم نمود. بعد از آنکه

(مرد نیک، صدای وجدان را می شنود)

پلانک و اینشتین با یکدیگر مکاتباتی آغاز کردند که تا پایان عمر پلانک ادامه یافت و سبب همکاری های مهمی بین آنها در زمینه خواص نور نیز شد. سهمی که پلانک در پیشبرد علم ادا کرد او را «دانشمند دانشمندان» کرد. او مورد احترام همکاران خود در همه حوزه های علمی و از همه ملیت های جهان بود. در سال ۱۹۱۸ که جایزه نوبل در فیزیک اعطا می شد، آلبرت اینشتین، نیلز بوهر، ارنست رادرفورد و ورنرهایزنبرگ - که همه می توانستند خود مستحق کسب آن افتخار باشند - مناسبت را با توافق بدون شرط خویش تاریخی تر کرده مستحق ترین شخص برای دریافت جایزه را پلانک دانستند. بدین ترتیب پلانک به اخذ جایزه نوبل نائل آمد و استاد دانشگاه برلین گردید. همچنین شاهد تأسیس «انجمن ماکس پلانک برای پیشبرد علم» گردید. پلانک در روز چهارم اکتبر سال ۱۹۴۷ در نود و دو سالگی در پی یک حمله قلبی درگذشت. تاریخ او را به پاس کشف عمده اش در کوانتوم انرژی به یاد خواهد داشت.

آلبرت اینشتین در سال ۱۹۴۸ در ستایشنامه ای که عنوان آن «در رثا ماکس پلانک» بود چنین نوشت: انسانهای زیادی عمر خود را وقف علم می کنند اما آنها همه به خاطر علم آن کار را نمی کنند عده ای برای آن به معبد علم می آیند که علم به آنها فرصت بروز استعدادهای ویژه شان را می دهد. برای این گروه علم گونه ای ورزش است

که آنها از تمرین در آن به وجد می آیند مانند آن ورزشکاری که از تمرین دادن به ماهیچه های قوی خود شاد می شود. گروه دیگری از انسانها به

معبد علم برای عرضه توده مغز خود می آیند به آن امید که از آن کار بازده مفیدی بیاندوزند. این عده تنها از آن رو سر از کار علمی در می آورند که شرایط گزینش حرفه انتخابی را به حسب اتفاق پیش روی آنها نهاده است. اگر شرایط حاکم بر آن گزینش به گونه دیگری بود، آنها ممکن بود

محققین شاغل در موسسات انجمن ماکس پلانک تا به حال موفق به دریافت ۱۷ جایزه نوبل شده اند. این تعداد جایزه نوبل توسط هیچ انجمن تحقیقاتی دیگر در دنیا دریافت نشده است.

سیاستمدار یا مدیر تجاری بشوند چنانچه پیش آید که خدا فرشته‌ای از فرشتگان خود را برای بیرون راندن گروه‌هایی که نام بردم از معبد به پایین بفرستد، بیم آن دارم که معبد از بن خالی شود. با این حال هنوز شمار اندکی از عابدان در آن باقی خواهند ماند برخی از زمان گذشته و برخی از عصر خود ما. پلانک ما جای در گروه اخیر دارد و از این روست که ما همه او را دوست داریم.

انجمن ماکس پلانک آلمان



MAX-PLANCK-GESellschaft

انجمن ماکس پلانک آلمان که در سال ۱۹۴۸ تاسیس شد؛ موفق‌ترین سازمان پژوهشی دنیاست است که در زمینه‌های علوم طبیعی به ویژه فیزیک، زیست‌شناسی، علوم انسانی و علوم اجتماعی به پژوهش‌های پایه می‌پردازند. انجمن ماکس پلانک

با دانشگاه‌های مرتبط با خود موسسه‌های پژوهشی ماکس پلانک را بنا نهاده است. محققین شاغل در موسسات انجمن ماکس پلانک تا به حال موفق به دریافت ۱۷ جایزه نوبل شده‌اند. این تعداد جایزه نوبل توسط هیچ انجمن تحقیقاتی دیگر در دنیا دریافت نشده است. در سال ۲۰۰۶ در رتبه‌بندی مجله تحصیلات عالی تایمز، انجمن ماکس پلانک در بین مؤسسه‌های تحقیقاتی غیر دانشگاهی در زمینه علوم رتبه اول در دنیا و در زمینه تکنولوژی رتبه سوم را کسب کرد. این انجمن سالانه بیش از ۱۳۰۰۰ مقاله برجسته علمی منتشر می‌نماید. تعداد مؤسسه‌های وابسته به انجمن ماکس پلانک که با نام عمومی موسسه ماکس پلانک شناخته می‌شوند هم اکنون در سال ۲۰۱۳ به ۸۶ رسیده است! سایت اینترنتی این انجمن بی نظیر علمی <http://www.mpg.de> می‌باشد.

مدال ماکس پلانک

جایزه‌ای است که به دستاوردهای بسیار برجسته در فیزیک نظری، داده می‌شود. این مدال هر سال یک بار توسط انجمن فیزیک آلمان، بزرگترین سازمان فیزیکدانان‌ها در جهان اعطا

می‌گردد. این مدال، به خصوص به دستاوردهایی که با کارهای انجام شده توسط ماکس پلانک رابطه دارند داده می‌شود. جایزه شامل یک مدال طلا با تصویر چهره ماکس پلانک و نیز یک تقدیرنامه دست‌نوشته است.

نخستین مراسم اهدای این مدال، ماکس پلانک (چپ) در حال دادن مدال به آلبرت اینشتین (راست) در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۲۹.



رسیدگی دلسوزانه کادر پزشکی نسبت به مددجویان آسایشگاه قابل تقدیر است. بدینوسیله از آقایان

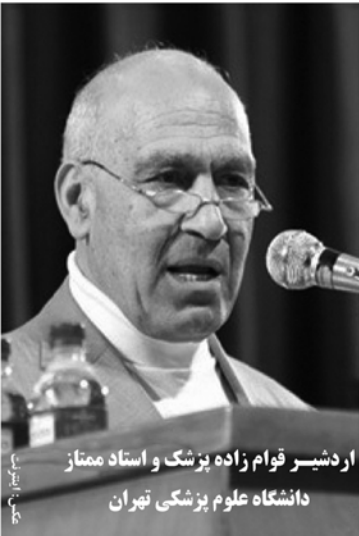
دکتر علی صباغ زاده،

دکتر جواد کرباس فروشان،

دکتر حسین مشفق

صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم.

ضمن سپاس خود را از زحمات آقای دکتر رضا مهرانی که مدت‌ها به عنوان دندانپزشک این مرکز به خدمت انسان دوستانه به مددجویان مشغول بودند اعلام داشته و ورود آقای دکتر حمید صفایی بخش را به جمع کادر پزشکی و دندانپزشکی خیر مقدم می‌گوییم.



اردشیر قوام زاده پزشک و استاد ممتاز
دانشگاه علوم پزشکی تهران

همچنین در موارد اختلالات مادرزادی قلبی استفاده کرد.

۲- سلول‌های بنیادی خون ساز در علم پیوند مغز استخوان برای درمان بعضی بیماری‌های خونی مانند تالاسمی و همچنین سرطان‌های افراد بزرگسال و خردسال به کار می‌روند که در ایران از سال ۱۳۷۱ در مرکز هماتولوژی و انکولوژی و پیوند مغز استخوان واقع در بیمارستان شریعتی وابسته به

دانشگاه علوم پزشکی تهران و دانشگاه علوم پزشکی شیراز انجام می‌شود.

۳- سلول‌های مولد انسولین از سلول‌های بنیادی جنینی موش و انسان به دست آمده‌اند که می‌توانند راه‌گشایی در درمان بیماری دیابت باشند.

۴- سلول‌های عصبی از سلول‌های بنیادی جنینی به دست آمده‌اند که از آن‌ها می‌توان در درمان بیماری‌های تخریب‌شونده سیستم عصبی مانند پارکینسون و یا آلزایمر استفاده کرد.

۵- سلول‌های پوستی از سلول‌های بنیادی جنینی به دست آمده‌اند که از این سلول‌ها می‌توان در درمان سوختگی‌ها و بهبود زخم‌ها استفاده کرد.

۶- تبدیل سلول بنیادی به سلول‌های سازنده غضروف و استخوان

۷- تبدیل سلول بنیادی به سلول کبدی

۸- تولید لوله‌گوارش از سلول‌های بنیادی

تمایز سلول‌های بنیادی جنینی به انواع سلول‌های عملکردی در محیط آزمایشگاهی ما را در درک مکانیسم‌های تکوین جنین، تمایز و ترمیم بافتی یاری می‌کند که باعث درمان هر چه بهتر ناهنجاری‌های نابروری و کاهش ناهنجاری‌های مادرزادی و تولید انواع محصولات فاکتورهای رشد می‌شود.

یکی از دستاوردهای جدید در پی این موضوع این است که، ایران دومین کشور دنیا در پیوند سلول‌های بنیادی می‌باشد.

اردشیر قوام زاده پزشک و استاد ممتاز دانشگاه علوم پزشکی تهران برنده جایزه برترین محقق جهان در زمینه سرطان و بیماری‌های خونی گفت: ایران در درمان تالاسمی و پیوند سلول‌های بنیادی دومین کشور دنیا است و در ایران برای نخستین‌بار از آرسنیک ماده اولیه دارویی برای درمان سرطان حاد خون تهیه کرده‌ایم.

رئیس مرکز تحقیقات سرطان دانشگاه علوم پزشکی تهران اظهار داشت: از سال ۶۹ تاکنون در حدود ۴ هزار پیوند سلول‌های بنیادی در این مرکز انجام شده است یعنی سالی ۴۰۰ پیوند و اصلاً این مسئله برای تمام دنیا باورنکردنی است. این در حالی است که از ۳۰ پیوند شروع کردیم تا به ۴ هزار پیوند رسیده‌ایم.

منابع:

دکتر فاطمه فردوسی- روزنامه همشهری

iscdp.tums.ac.ir
afkamews.ir
Roshd.ir

سلول بنیادی چیست؟

مهسا احمدی
کارشناس ارشد سلولی تکوین

سلول بنیادی

سلول‌های بنیادی سلولی هستند که وظیفه مشخصی در بدن ندارند و مانند بازیگرانی می‌باشند که منتظر تعیین نقش خود هستند. سلول‌های بنیادی منتظر سیگنال‌های هستند که به آن‌ها بگویند که در بدن چه کار کنند.

سلول‌های بنیادی دو خصوصیت مهم دارند، که آن‌ها را از دیگر انواع سلول‌ها متمایز می‌سازد که شامل:

الف) سلول‌هایی تخصص نیافته هستند و به مدت‌های طولانی از طریق تقسیم سلولی خود را نوسازی می‌کنند.

ب) تحت شرایط فیزیولوژیکی یا آزمایشی، می‌توان آن‌ها را تحریک کرد تا به سلول‌هایی با عملکردهایی ویژه تبدیل شوند. وقتی سیگنالی به سلول بنیادی می‌رسد به سلول بنیادی می‌گوید که بعضی از ژن‌هایش را روشن کند و پروتئین‌های جدیدی را بسازد که این پروتئین‌ها کمک می‌کند که سلول بنیادی شبیه به نوع سلولی که قرار است بشود فعالیت کند.

دانشمندان بطور عمده با دو نوع سلول بنیادی کار می‌کنند: سلول‌های بنیادی جنینی و سلول‌های بنیادی بالغ، که عملکرد و خصوصیات متفاوتی دارند، که در این نوشته توضیح داده خواهند شد.

خواص بی نظیر انواع سلول‌های بنیادی چیست؟

سلول‌های بنیادی با دیگر انواع سلول‌های موجود در بدن متفاوت می‌باشد. تمام انواع سلول‌های بنیادی بدون توجه به منشأ آن‌ها سه خاصیت کلی دارند: دارای قابلیت تقسیم، خود نوسازی به مدت طولانی و غیر تخصصی هستند و می‌توانند باعث پیدایش انواع سلول تخصص یافته شوند. سلول‌های بنیادی دارای قابلیت تقسیم به مدت‌های طولانی هستند. برخلاف سلول‌های عضلانی، سلول‌های خونی یا سلول‌های عصبی، که معمولاً خودشان را بازسازی نمی‌کنند، سلول‌های بنیادی ممکن است چندین بار خود را بازسازی کنند. وقتی که سلول‌ها چندین بار خود را بازسازی می‌کنند این پدیده، تکثیر کردن نامیده می‌شود. جمعیت آغازگر سلول‌های بنیادی که چندین ماه در آزمایشگاه تکثیر پیدا کنند، می‌تواند میلیون‌ها سلول را تولید کند. اگر سلول‌های حاصله مانند سلول‌های بنیادی اولیه تخصص نیافته باقی بمانند، این سلول‌ها توانایی خودنوسازی طولانی مدت را دارند.

ضرورت تحقیق و پژوهش در خصوص سلول‌های بنیادی چیست؟

سلول‌های بنیادی قادرند به طور نامحدود هر نوع سلول را به وجود آورند که این خصوصیت باعث استفاده حیرت آور این سلول‌ها در علم پیوند شده است. علاوه بر این می‌توان به گونه‌ای این سلول‌ها را از نظر ژنتیکی تغییر داد تا پس از پیوند دفع نشوند.

کارهایی که در این رابطه تا به حال انجام شده‌اند عبارتند از:

۱- سلول‌های ماهیچه قلب توان تکثیر طی دوره بزرگسالی را ندارند و هرگاه با جراحت، به بافت مزبور آسیبی برسد بافت غیرفعال جایگزین سلول‌های ماهیچه‌ای قلب فعال می‌شوند. سلول‌های بنیادی جنینی توان تبدیل به سلول‌های ماهیچه‌ای قلب را دارند که از آن‌ها می‌توان در درمان موارد سکت‌های قلبی که عامل اصلی آسیب به ماهیچه قلب هستند و

ایران شناسان ثابت گرو سوجو

محمد تقی حمزه ای
jafar.hamzei@yahoo.com

مارسل دیولافوا و همسرش ژان در سال ۱۸۸۴ میلادی همراه هیأت باستان شناسی وارد ایران شدند. آن ها با دولت ایران قرارداد داشتند تا در تپه های باستانی کاوش کنند. خانم ژان قدم به قدم کار هیئت را گزارش می داد و دولت فرانسه را در جریان فعالیت های هیأت تحقیق قرار می داد. مطلبی که هم اکنون پیش روی شما خواننده ی گرامی می باشد خلاصه ای از گزارش های مادام می باشد:

این هیأت پس از دو فصل حفاری به نتایج بسیار خوبی درباره ی آپادانا کاخ زمستانی هخامنشیان رسید.

طبق اشیای موجود در موزه لوور فرانسه و گزارش های خانم ژان این موضوع کاملا روشن می گردد که این هیئت در آن سوی کاوش های فرهنگی اندیشه های دیگری را دنبال می کرده است.

خانم ژان در گزارش هایش نوشته است که هر وقت آقای مارسل شوهرش به کشف تازه ای نائل می شد اگر امکان حمل آن به پاریس را نمی توانست فراهم کند ناراحت می شد. روزی که سر ستون های کاخ آپادانا شوش کشف شد شوهرم خیلی خیلی خوشحال شد اما این خوشحالی پس از ساعتی به یک نگرانی عمیق تبدیل شد. هر لحظه که کار کاوش پیشرفت می کرد و مجسمه ی گاو سه ستون کاخ هویدا می شد، مارسل بر سر و کله اش می کوبید و می گفت این مجسمه گاو در هر متر مکعب سه تن وزن دارد و شترهای بومی بیش از دویست کیلو بار نمی توانند حمل کنند. (من با این مجسمه چکار کنم).

دور اول کاوش در سیزده مه ۱۸۸۶ پایان یافت و آن ها با ۵۵ صندوق پر از آثار باستانی از طریق بصره خاک ایران را ترک کردند و از گزارش های موجود چنین بر می آید که آن ها مقدار زیادی از اشیای را که نتوانسته بودند با خود ببرند در زیر خاک دفن کرده تا در دور بعدی



عکس اینترنت

وسایل حمل بیشتری بیاورند و آن ها را از ایران خارج کنند.

آقای مارسل دیولافوا برای آن که اهمیت کارش را



به رخ دیگران بکشد بعضی روزها چند کارگر ایران را به جرم دزدی اشیای باستانی زندانی می کرد و گاهی از پرداخت حقوق به کارگران که احتمال می داد شیئی را سرقت کرده اند سرباز می زد. ولی در زمانی که برای اتمام دور اول کاوش از ایران خارج می شد از سه لنگه بار که به عنوان لوازم شخصی آقای مارسل حمل می شد وسایلی به بیرون ریخت که گمرکچی ها آن ها را اجازه خروج ندادند و آن اشیاء عبارت بودند از ۱- آجرهای مجسمه ی سر شیرها ۲- مجسمه هایی از برنز و شیشه ۳- مهره های استوانه ای رنگارنگ که از شوش کشف شده بود.

(خاطرات کاوش های باستانی شوش: ترجمه ایرج فره وش-تهران انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۵-۱۳۳۶-۱۳۳۷)
متأسفانه این گروه حفاری در دسامبر ۱۸۸۵ مجدداً مجهزتر از قبل به ایران آمدند و حفاری در تپه های شوش را از سر گرفتند. این بار با شعار (کارگران مانند زنبورهای عسل نباید برای خودشان کار کنند).

در دور دوم اکتشاف، گروه آقای مارسل و خانم ژان حدود سیصد و بیست و هفت صندوق داشتند، که هنگام خروج از لنگرگاه بوشهر کارگران ایرانی آن صندوق ها را به گمرک تحویل داده اند.

در دور سوم سفر، کاوش گران باستانی گنج هایی را که ارزش آن قابل تخمین نیست توانستند از چنگ ایرانیان خارج کنند. و حتی اشیاء قیمتی مردم ساکن آن مناطق را هم با قیمت هایی خیلی نازل خریداری کرده و از ایران بیرون می بردند. و در پایان این غارتگران وحشی در یک گزارش تکان دهنده اعتراف می کنند که در روز هشتم فوریه ۱۸۸۵ یکی از زیباترین آثار باستانی ایران و متعلق به جهان و بشریت را که وزن آن حدود دوازده هزار کیلو بود، با هیچ وسیله ای نمی توانستیم آن را تکان دهیم و به بندر حمل کنیم و سرانجام دو گروه نتوانستیم بر خشم خود غلبه کنیم پتک ها را برداشته و به جان این مجسمه ی غول پیکر افتادیم و با هر پتک که فرود می آوردیم، صدای وجدان هنرمندان-صنعت گران و پیکر تراشان، دانشمندان ایران آن عصر و تاریخ را می شنیدیم.

منابع:

- ۱- دانش ایرانی پیش از اسلام: یادداشت دکتر پرویز رجبی
- ۲- نگاهی به تاریخ ریاضیات و هنر در ایران: پرویز شهریاری
- ۳- سفرنامه کاوش های باستانی شوش: مادام ژان دیولافوا ترجمه ایرج فره وش

خواننده گرامی:

نظرات خود در مورد این مطلب یا سایر مطالب نشریه را به شماره پیامک ۰۹۳۶۹۲۶۶۳۱ ارسال فرمایید.

برعکس زندگی کشاورزی که بر پایه‌ی صبوری و آرامش استوار است، طبیعتی خشن دارد. در شبانی باید در جست و جوی چراگاه حرکت کرد لاجرم استفاده از وسایل سبک و قابل حمل ضروری بود. چادر جای خانه‌ی گلی را می‌گیرد و طبیعت خشنی که شبان با آن دمساز است، کوهستان‌های خطرناک، بارش باران و تابش سوزان خورشید، وزش بی‌رحم طوفان، زندگی شبانی را بسیار متفاوت با کشاورزی می‌سازد. زندگی شبانی همراه با درگیری و خطر است، ابهام کشاورزی در این نوع زندگی نیست. شبان وقت تفکر ندارد، همیشه در حال مبارزه با اطراف و طبیعت است و برای بقای خود او فقط به خود متکی است. زیرا مالک و مسئول گله، خود اوست و از طرفی تنوع زندگی کشاورزی را ندارد. در تفکر شبانی دانش پیچیده کشاورزی او را به وحشت می‌انداخت و روابط درونی آن با تفکر ساده و استوار بر نیروی جسمی او سازگاری نداشت. به همین جهت است که شبان در حالت تهاجم می‌کوشد هر آنچه را که قادر به درکش نیست، نابود سازد. وقتی گله‌ی ای گوسفند از زمین کشاورزی می‌گذرد گویی زمین را شخم زده اند که هیچ گیاهی باقی نمی‌ماند. شبان نیز همانند دام خود می‌کوبد و می‌ریزد و می‌گذرد. در این فرهنگ جایی برای لطافت و ظرافت زنانه به چشم نمی‌خورد، برعکس کشاورزی که بر شانه‌ی زنان استوار است. در این جامعه مرد همه چیز است و اوست که قدرت دارد و می‌تواند در ناملایمات بماند، حرکت کند و نترسد. زن به دلایل مختلف از جمله حاملگی‌های مکرر، نمی‌تواند پا به پای شبان حرکت کند و می‌ماند. بچه در این جامعه مثل جامعه کشاورزی مفید نیست، بلکه باری بر دوش خانواده؛ مگر آن که پسر باشد؛ پس دختران کمتر مورد توجه اند. بدین شکل در همین جا فرهنگ ساده تهاجم مرد سالار شبانی شکل می‌گیرد. از همین جا برخورد دو فرهنگ متفاوت با دو نوع رفتار اجتماعی متقابل تاثیر خود را بر زندگی انسان و تاریخ او بر جای گذاشته است. فرهنگ پیچیده همراه با تفکر مردمان کشاورز پیشه و فرهنگ ساده و خشن مردانه‌ی شبانی.

این فرهنگ توسط آریایی‌های مهاجر در ۳۰۰۰ سال پیش وارد سرزمین ایران شد، آن‌ها با تاختن بر بومیان این سرزمین، فرهنگ و آیین‌های این مردمان را مورد تهاجم خود قرار دادند.

قراین و شواهد دلالت بر آن دارند که در فرهنگ آریایی، مرد سروری و پدر شاهی اصل اساسی است، در آن فرهنگ پیوند افراد ذکور در نسل‌های پیاپی دارای قداست بوده و نوعی ارزش در حفظ خانواده و میانی آن پدید آورده است. حفظ نسل یعنی توالی فرزندان ذکور در معنای نگاهداری خانواده و آتشگاه مقدس آن شمرده می‌شده است. تک شوهری قاعده‌ی عام و قاطع بوده و نسب از جانب پدر تعیین می‌گشت.



ادامه...تاریخ زن

در جهان پس از عصر یخ در ده هزار سال قبل دگرگونی اقتصادی عمده‌ای در خاورمیانه (ترکیه، عراق، ایران، سوریه، اسرائیل) رخ داده بود. در این مناطق آدم‌ها آغاز به دخالت در چرخه‌های تولید گیاهان و جانوران کرده بودند؛ برعکس نیاکان گشت زن خود، این مردم به نخستین کشاورزان و شبانان جهان تبدیل شدند.

در جوامع کشاورزی کهن به دلیل فراغت‌های فصلی، شکوفائی استعداد‌های فکری و عملی افراد فراهم بوده است. به همین دلیل صنایع، هنر، محصولات جنبی کشاورزی، پرورش کتان و کف و بوریا شکل گرفته و صنعت و هنر نساجی را به وجود آورد که به اعتقاد بیشتر باستان شناسان و انسان شناسان از ابداعات زنان بوده است.

زندگی شبانی و زن

با گسترش کشاورزی و پایان عصر شکارگری، نگهداری و پرورش و اهلی کردن برخی از علف خواران مفید به عنوان روش دیگر برای تولید خوراک مورد توجه انسان قرار گرفته، بخصوص در مناطقی که امکان کشاورزی کم بود و بدین شکل زندگی شبانی ایجاد شد. زندگی شبانی



(روی زمین خانه موقتی است و زیر زمین جایگاه ابدی)

خورش ترش شامی (گیلان)



مواد لازم:

گوشت چرخ کرده گوساله	۳۰۰ گرم
پیاز متوسط	۱ عدد
سیب زمینی متوسط	۲ عدد
گوجه فرنگی متوسط	۳ عدد
نمک و فلفل و زردچوبه	به میزان لازم
آب غوره یا آب نارنج	یک چهارم لیوان
رب گوجه فرنگی	۲ قاشق غذاخوری
زعفران آب کرده	۲ قاشق غذاخوری

روش تهیه:

ابتدا سیب زمینی را پوست کنده و به صورت حلقه حلقه های درشت در آورید. (حلقه ها باید ضخیم باشند)، سپس آن ها را در روغن داغ سرخ کنید. گوشت را با پیاز رنده شده و نمک و فلفل و زردچوبه خوب آمیخته کرده و ورز دهید. از این مواد به اندازه ی یک نارنگی کوچک برداشته به صورت شامی در دست گرد کرده و دو طرف آن را در روغن سرخ کنید.

در یک قابلمه یک قاشق روغن ریخته و رب را در آن تفت دهید تا خوش رنگ شود، سپس روی آن آب غوره، هم چنین ۲ لیوان آب بریزید؛ آن گاه گوجه فرنگی ها را از وسط نصف کرده و درون آن بریزید، سپس در قابلمه را ببندید تا گوجه ها کمی نرم شود، بعد گوجه فرنگی را از آب خورش خارج کنید. شامی ها را درون سس منظم بچینید، سپس روی شامی ها ابتدا سیب زمینی حلقه شده، و بعد روی همه آن ها گوجه فرنگی های نرم شده را بچینید، آن گاه زعفران آب کرده را به همراه یک قاشق چای خوری نمک و کمی فلفل در آب خورش بریزید و پس از بستن در ظرف، روی حرارت ملایم به مدت یک ربع بگذارید تا سس خورش کاملاً جذب مواد شود. موقع کشیدن در ظرف باید به ترتیب چیده شدن در قابلمه کشیده شود.

ویزویز حشرات خلاص شوید و راحت بخوابید. به غیر از حشرات گربه ها هم از بوی این روغن فراری هستند. اگر می‌خواهید گربه‌ها در باغچه‌تان رژه نروند، در باغچه پوست پرتقال بریزید. سطل آشغالی که پوست پرتقال داشته باشد، بوی گند همیشگی را نمی‌دهد. پوست خشک پرتقال هم همین خاصیت را دارد. می‌توانید آن را در یک کیسه توری بریزید و داخل کمد، کابینت یا یخچال بگذارید تا بو نگیرد. اگر در خانه وان دارید، قبل از حمام چند تکه پوست تازه پرتقال در آب بندازید تا ویتامین C موجود پوست پرتقال جذب پوست‌تان شود. اگر بعد از شما کسی حمام رفت و داد زد؛ وای اینجا بوی بهشت می‌دهد تعجب نکنید! پوست خشک پرتقال بوی خوش را حفظ می‌کند و می‌توانید بعد از آسیاب کردنش از آن به عنوان ادویه در سالادها، سس‌ها و غذاها استفاده کنید. از نوار های بلند پوست پرتقال می‌توانید برای شیرینی‌های کوچک استفاده کنید یا حبه‌های نارنجی و خوشمزه‌ای برای تزئین دسر و شیرینی درست کنید.

انصافاً اگر بخواهید پوست پرتقال را با این همه کاربردهایی که دارد، جدا بفرشید بیشتر از خود پرتقال نمی‌ارزد؟

گردآورنده: ح. مهدوی

پرتقال میوه‌ی است که به دلیل تنوع نژاد مورد علاقه اکثر مردم از جمله شما هست، اگر هر پرتقالی را نپسندید، دست‌کم یک نوع از پرتقال‌ها با ذائقه‌تان سازگار است. حال اگر بدانید پوست

حتماً سوراخ‌های می‌شوید!



این میوه خوش‌طعم چه خواصی دارد، حتماً سوراخ‌های می‌شوید. پوست خشک پرتقال می‌تواند در روزهای سرد زمستان بهتر از نفت و بنزین کمک‌تان کند که یک تل هیزم رو آتش بزنید. پوست پرتقال به خاطر داشتن روغن قابل اشتعال "لیمو نه نه" می‌تواند اولین شعله آتش برای یک شومینه هیزمی باشد. این روغن برای حشرات اعصاب نمی‌گذارد. کافیت یک پوره با پوست پرتقال و آب درست کنید و جاهایی که مگس و پشه دارد بریزید و ببینید چطوری همه این حشرات فرار می‌کنند. چند تیکه پوست پرتقال نزدیک رختخواب‌تان بگذارید و بدون مسموم کردن هوا با حشره‌کش‌های شیمیایی از

واقعیت در مورد مغز شما

حقایق شگفت

واقعیت ۱: بیشتر وزن مغز را آب تشکیل می‌دهد و بخش جامد عمدتاً از جنس چربی است. بیشتر مردم تصور می‌کنند که مغز به طور کامل جامد است، اما ۷۵ درصد مغز را آب تشکیل می‌دهد.

واقعیت ۲: ۱۶۰,۰۰۰ کیلومتر رگ خونی میکروسکوپی در مغز وجود دارد. اگر تمام رگ‌های خونی مغز را در امتداد یکدیگر قرار دهیم شما می‌توانید آن را ۴ بار دور کره زمین بپیچانید یا اینکه کره ماه را با رگ‌های مغز دو نفر به زمین متصل کنید.



واقعیت ۳: مغز شما بین ۱۰ تا ۲۳ وات برق تولید می‌کند

این قدرت برای روشنایی دو لامپ کم‌مصرف کفایت. بخش عمده‌ای از این قدرت تولید شده به منظور ارتباط عصبی مغز با دیگر اعضا استفاده می‌شود.

واقعیت ۴: یک فرد معمولی روزانه ۷۰ هزار فکر انجام می‌دهد

شما همیشه در حال فکر کردن هستید. با تغییر این تفکرات، شما می‌توانید به طور کل سیم‌کشی عصبی مغزتان را تغییر دهید.

واقعیت ۵: تردستی موجب تغییرات سریع در مغز می‌گردد.

تردستی و یادگیری کارهای پیچیده جدید تاثیر بسیار مثبتی بر روی مغز انسان دارد. تردستی و حرکات پیچیده موجب رشد بخش خاصی از مغز می‌شود، بنابراین اتصالات عصبی در مغز افزایش چشمگیر می‌شود.

همچنین کارها و مسائل پیچیده می‌تواند موجب رشد چشمگیر مغز گردد.

واقعیت ۶: مغز توانایی احساس درد را در هیچ صورتی ندارد

مغز قادر به حس کردن درد در خود نیست و تنها می‌تواند درد بخش‌های دیگر بدن را دریافت کند. در واقع هیچ دریافت‌کننده دردی در مغز وجود ندارد.

واقعیت ۷: ارتفاع مغز انسان ۹,۳ سانتی متر است

مغز از آن چیزی که مردم تصور می‌کنند کوچک تر است. اندازه مغز ۱۶ در ۱۴ در ۹,۳ سانتی متر و وزن آن ۱,۳ کیلوگرم است. در همین ۱,۳ کیلوگرم ۲۰۰ میلیون سلول عصبی (نرون) وجود دارد.

معرفی کارمند نمونه



در جلسه عمومی کارکنان و مدیران آسایشگاه در روز چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت آقای مهدی علی اکبری به عنوان کارمند نمونه سال ۱۳۹۱ انتخاب شدند. موفقیت بیشتر او را در انجام امور معموله از درگاه خداوند متعال فواستاریم.

نوشیدن آب سرد بعد از غذا مساوی است با سرطان

می‌توانید باور کنید؟

شاید نوشیدن یک لیوان آب سرد بعد از غذا، بسیار لذت بخش است، اما آب سرد مواد روغنی که در آن لحظه مصرف کرده اید را سفت می‌کند و بلافاصله روند هضم غذا را کند می‌کند، زمانی که این رسوب‌ها با اسید واکنش نشان می‌دهند و شکسته می‌شوند و سریع‌تر از غذاهای جامد، توسط روده جذب می‌شوند بسیار سریع این امر موجب چاقی و سپس سرطان می‌شود.



منابع: اینترنت

باغچه امید مهرورزان



معرفی
گیاه شیپوری
Calla Lily

سید فرید حبیبی farid1346@chmail.ir

گل شیپوری گیاهی علفی، خزاندار و یا نیمه همیشه سبز و گلدار است، اگرچه این گیاه را می‌توان به عنوان گیاهی زینتی و خانگی نیز نگهداری کرد اما توجه داشته باشید که به دلیل نیاز این گیاه به محیطی نسبتاً خنک برای گلدهی، ممکن است بعد از خریداری گیاه مادری از یک گل‌فروشی، گلدهی آن در سال‌های بعد به خوبی سال اول روی ندهد اما با داشتن اطلاعاتی در رابطه با عادات و نیازهای محیطی آن می‌توان شانس خود را در پرورش این گیاه زیبا امتحان کرد.

برگ‌های این گیاه ۴۵-۱۵ سانتیمتر طول دارند و در بسیاری از گونه‌های آن لکه‌های سفید رنگی بر روی پهنه برگ نیز مشاهده می‌شود. ساقه زیرزمینی آن که با نام ریزوم شناخته می‌شود می‌تواند در صورت عدم محدودیت مکان و هم‌چنین عدم تقسیم در فصل تکثیر به طول ۲،۵-۱ متر نیز برسد.

بخش رنگین گل‌های زیبای این گیاه در واقع اعضای شبیه به برگ (برگواره Spathe) هستند که گل آذین (مجموعه گل‌ها) اصلی گیاه را که معمولاً زرد رنگ و گاهی نارنجی رنگ است در بر می‌گیرند.

برگواره گل شیپوری نیز در گونه‌های مختلف این گیاه به رنگ‌های سفید، زرد، صورتی، قرمز و ارغوانی و یا مخلوطی از دو رنگ (بخصوص در انواع دورگه و اصلاح نژاد شده آن) مشاهده می‌شود. بخشهای مختلف این گیاه سمی است و مناسب مصرف نمی‌باشد.

چرخه رشد و دوران استراحت گیاه شیپوری

از آنجاییکه این گیاه به محیطی خنک و مرطوب نیاز دارد بنابراین در طی فصل گرم و خشک تابستان به دوران خواب و استراحت فرو می‌رود. در واقع چگونگی دریافت آب و به بیان دیگر خشکی کشیدن گیاه تعیین‌کننده اصلی دوران استراحت آن است و نه درجه حرارت محیط. بنابراین اگر در طی تابستان به خوبی گیاه آبیاری شود اما در طی پاییز و زمستان آبیاری را کاهش دهیم، دوران استراحت گیاه را می‌توان از تابستان به زمستان تغییر داد. با طی شدن دوران رشد و نزدیک شدن به دوران استراحت، برگ‌های گیاه زرد می‌شوند و آبیاری گیاه کاهش می‌یابد و با خشکیدن کامل برگ‌ها آبیاری را باید متوقف کرد و فقط به میزانی گیاه را آب داد که خاک به دلیل خشکی سفت و محکم نشود. و همگی برگ‌های خشکیده را از سطح خاک جدا می‌کنیم.

آبیاری: آبیاری نامناسب گیاه در طی فصل رشد، از جمله دلایل عدم

گلدهی و باز نشدن غنچه‌های گل است. گیاه شیپوری در صورت دریافت آب به شکل مداوم رشد می‌کند اما در صورت وجود مقطعی کم‌آبی برگ‌های خود را از دست می‌دهد و در واقع به دوران استراحت خود فرو می‌رود اما از بین نمی‌رود. در طی دوران استراحت که گیاه برگ‌های خود را نیز از دست می‌دهد خاک گلدان را فقط باید در حدی که کاملاً خشک نشود آبیاری کرد. بعد از طی شدن دوران استراحت و با دریافت آب کافی و مناسب مجدداً از قسمت زیرزمینی رشد آن آغاز می‌شود که البته آب را نیز باید به تدریج افزایش داد یعنی هر مقدار که رشد گیاه افزایش یابد آب بیشتری را نیز باید بکار برد. استفاده از حجم فراوان آب در اوایل شروع فعالیت ریزوم و رویش برگ‌های جوان از ریزوم گیاه، یکی از دلایل افزایش میزان پوسیدگی ریزوم و ریشه گیاه توسط قارچ‌های مختلف بخصوص در شش هفته اول شروع فعالیت ریزوم است.

دما: اکثر نمونه‌های گل شیپوری به سرما مقاوم هستند البته این به معنی سرسبز ماندن قسمت هوایی با وجود هوای سرد نیست بلکه در صورت افت دما قسمت هوایی از بین می‌رود اما قسمت زیرزمینی زنده مانده و با مساعد شدن هوا رشد خود را آغاز خواهد کرد. بهترین دما برای رشد این گیاه ۲۰-۱۸ درجه در طی روز و ۱۶-۱۳ درجه در طی شب است. پایین‌تر بودن دمای شبانه نسبت به دمای روزانه در گلدهی این گیاه نقش مهمی دارد و این موردی است که معمولاً تنظیم آن در محیط خانگی ممکن است مشکل باشد. این مسئله حتی در بروز رنگ مناسب در ارقامی که گل‌هایی با رنگ صورتی و نارنجی دارند بسیار مهم است.

نور: به مکانی روشن با حداقل ۶ ساعت نور مستقیم آفتاب نیاز دارد که البته بهتر است در طی روزهای گرم از آفتاب بعد از ظهر حفاظت شود. نور کم محیطی یکی از دلایل عدم گلدهی گیاه و همچنین رنگ نامناسب گل‌ها و رنگ پریدگی گیاه است و گیاه برای گلدهی به نور مستقیم آفتاب نیاز دارد. توجه داشته باشید که در صورت تابش نور مستقیم آفتاب باید گیاه از آبیاری و رطوبت مناسب خاک برخوردار باشد در غیر اینصورت به گیاه آسیب وارد خواهد شد.

خاک: خاک این گیاه باید به گونه‌ای انتخاب شود که رطوبت را در خود نگهدارد و سریع خشک نشود بنابراین از مخلوط دو قسمت خاک باغچه + یک قسمت کود بسیار پوسیده گاوی می‌توان استفاده کرد. عمق گلدان حداقل باید ۳۰ سانتیمتر باشد.

تکثیر: اصلی‌ترین روش تکثیر این گیاه تقسیم ریزوم (ساقه زیر زمینی) گیاه است. ریزوم حاصل از گیاه مادری در زمان استراحت گیاه و یا اگر گیاه همیشه سبز است در اوایل بهار از خاک بیرون آورده شده و بعد از تمیز کردن خاک اطراف ریزوم و ریشه‌ها نسبت به تقسیم و کاشت هر قسمت در گلدان‌های جداگانه اقدام می‌نماییم.

لازم به ذکر است که اگر آبیاری گیاه ادامه یابد و گیاه خشکی نکشد به دوران استراحت نیز فرو نمی‌رود حالتی همیشه سبز را در سراسر سال حفظ می‌کند. در دوران استراحت گیاه می‌توان ریزوم‌ها را از خاک نیز درآورد و در مکانی خنک و خشک با دمای ۱۰-۴ درجه سانتیگراد نگهداری کرد. بکارگیری این میزان درجه حرارت در طی دوران استراحت و حداقل به مدت ۱۲-۱۰ هفته موجب برطرف شدن نیاز استراحت ریزوم‌های این گیاه و برانگیختگی جوانه‌های گل و در نتیجه گلدهی بهتر گیاه در طی فصل رشد آینده خواهد شد.



الانظار

ایمان می آورم به رستگاری آب

و به قداست آینه

و به سجده می روم مهتاب را

آن هنگام که نجاگر است

رؤیای شب را...

و انعکاس عظمت عشق

حلقه می بندد در چشمانم

و جاری می شود بر گونه هایم طیف رنگها

و می نوشم از جام ماه،

جرعه جرعه طلوع را

و لبخند مهر را منتظرانه می نشینم

تا تو بیایی...

۱۳۳/۹/۹۰ - سروده فایم فرزانه فرهدنیای



سلامت و طول

عمر را در

خوراکی ها

بیابیم

بادرنجبویه

گردآورنده: زهرا یحیی زاده

بادرنجبویه، ترنگان، بادرنجبویه گیاهی است خوشبو از تیره ی پونه، دارای شاخه‌های باریک و برگ‌های دندان‌دار و گل‌های بنفش که مانند سبزی خوردن بر سر سرفه شما می آید. این گیاه برای تقویت قلب، معده، کبد و دفع سموم بدن سودمند بوده و آرامبخش می باشد. زنبور عسل به گل‌های آن بسیار راغب بوده و از شهدش استفاده می کند. در اروپا در قرن هجدهم، از بادرنجبویه اکسیری مشهور برای حفظ جوانی ساخته می شد زیرا معتقد بودند که افسردگی و دل‌تنگی را دور کرده و شادابی و جوانی می‌آورد. اکنون نیز از این گیاه به عنوان داروی ضد افسردگی و دیگر ناراحتی‌های عصبی استفاده می‌کنند.

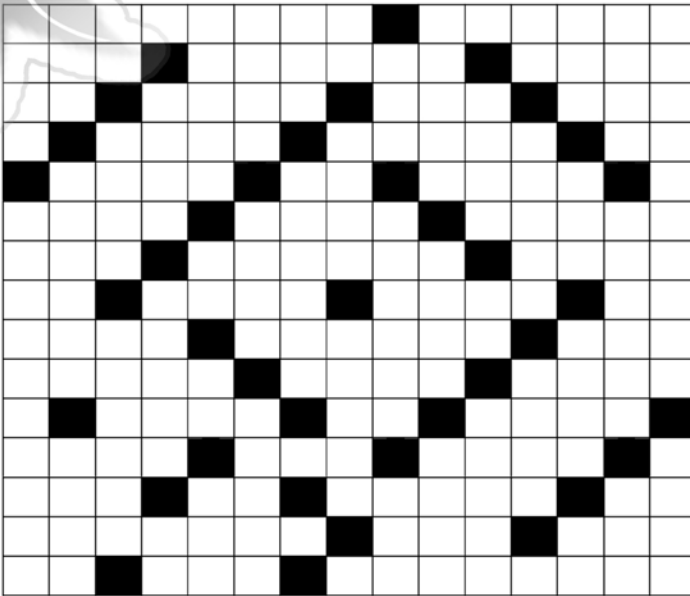
بادرنجبویه برای دستگاه گوارش مفید بوده و دل بهم خوردگی‌های گوارشی را درمان می کند. محرک جهاز هاضمه و اشتها آوراست و باعث ترشح شیره گوارشی شده و هضم غذا را تسریع می کند. همچنین این گیاه شادی آور، مقوی ذهن و باز کننده گرفتگی مغز، جلا دهنده‌ی چشم و تسکین‌دهنده‌ی خونریزی‌های قاعدگی نیز می باشد. از دیگر خواص این گیاه، بادشکن، ضد ویروس، ضد اسپاسم، تسریع‌کننده‌ی تعریق و ضد باکتری و برطرف کننده ترس و تپش قلب که از سودا باشد، است. در طب باستان این گیاه گرم و لطیف و خشک توصیف شده و مصرف تازه آن توصیه گردیده است. از این گیاه اسانسی روغنی ساخته می شود که برای درمان زخم و همچنین گزیدگی حشرات به کار می رود. مالیدن این روغن روی پوست بدن به علت بوی تندى که دارد مگس‌ها را فراری می دهد.

ابن سینا می گوید: در علاج همه بیماری‌های بلغمی و سودایی مفید است دهان را خوشبو می کند و گندزدا است. بند آمده‌های راه دماغ را باز می کند و داروی سکسکه نیز می باشد. ابوریحان بیرونی بادرنجبویه را شاه تره می خواند و همین خواص برشمرده را برای این گیاه قائل است.

منابع:

- ۱- فرهنگ عمید - حسن عمید - نشر امیرکبیر - ۱۳۵۷
- ۲- درمانگر سبز - پنه لوب اودی - احمد بردبار - نشر یاهو - ۱۳۸۴
- ۳- گیاهان دارویی - پروفیسور هانس فلوک - دکتر توکلی صابری، دکتر صدق‌ت - نشر روزبهان
- ۴- الانبیه عن حقایق الادویه - ابومصنور علی الهمروی - نشر دانشگاه تهران
- ۵- قانون در طب - ابوعلی سینا - ج ۲ - چاپ سروش - ۱۳۷۰
- ۶- سینده - ابوریحان بیرونی - ج ۱ - چاپ افست - ۱۳۵۸

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵



شرح عمودی:

۱- اختراع لویی پرو-لاک پشت کلیله و دمنه ۲- خاکستر-مخترع میکروسکوپ-پلنگ عرب ۳- قلدر-شهری در سوریه-آن طرف-عصاره گوجه فرنگی ۴- از حروف انگلیسی-شنونده-تایلند سابق ۵- زعفران-بمب تو خالی-نکوهش ۶- مخترع سینما-در صورت بجوید-چهارپایان ۷- در برابر- کلمه اول وسیله ماهیگیری و کلمه دوم یکی از انگشتان- نویسنده امیل ۸- دو سوم مرگ-قصیده سرای بزرگ معاصر-تندرو ۹- بندگی و اسارت- قرعه کار بنام من... زدند ۱۰- اصلاح عکس-نوعی کشت-همنشین زن ۱۱- حواری خائن-تصدیق آلمانی-فرورفتگی ظروف فلزی-پرندۀ پر سروصدا ۱۲- پدر شعر نو-قالی کهنه-رطوبت اندک ۱۳- رایحه واژگون-نگاه کردم-آویخته ۱۴- اندیشه-هادی-اهل یکی از روستاهای سبزوار ۱۵- اهل شهر با دیگرها-کاشف قاره آمریکا

شرح افقی:

۱- خروس وحشی-کاشف رادیوم ۲- مقابل رفتن-آزاده-مرغ شکاری ۳- دوست-راز-بالاترینش مال خداست ۴- یک دنده-پیدانشدن-سخت ۵- نامی مردانه-سر انگلیسی-فرمان ده ۶- سازی است- مارکی بر پودر لباسشویی-جزیره ۷- از هنرمندان رادیو-تزويز-روستایی در سبزوار ۸- ماشین کم حرف-شهری در ایران-پناه-نامه آن را مولانا سرود ۹- شیوا-سربرداران آنجایی بودند-آل عبایش معروف است ۱۰- نامی مردانه-پرداختنی فرداها-چشمه زندگی بودند ۱۱- ای... سحر آرامگه یار کجاست-پایان نامه-لطافت ۱۲- پدر-اندرز-قومی در شمال مرزهای ایران ۱۳- از خواهران نویسنده-بالاها-تصدیق ملکه الیزابت-قبیله ۱۴- قومی ستیزه جو در کامبوج- پدر بزرگ رستم از آن سو-همزاد من ۱۵- مخترع جاروبرقی-گرمای مصری-تیر پیکان دار

باخ جدول ششده شماره ۴۰

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ا	س	ت	م	ر	ا	ر	ا	ب	ن	ی	م	ی	ن	ا
۲	ر	و	ش	ب	ر	ا	ب	ا	د	ا	و	ا	و	ا
۳	ت	ب	ا	ب	ا	ز	ش	ک	م	ر	ج	ب	ا	ا
۴	د	ب	ا	ط	ن	ی	ه	ن	و	ا	د	د	ک	ی
۵	و	ن	ی	ز	ک	ن	ک	س	و	ر	ن	ا	د	ا
۶	ک	ر	گ	د	ه	ن	ر	ج	و	و	ن	ا	ر	ا
۷	س	ک	م	م	د	ا	و	ر	ز	ن	ا	ا	ا	ا
۸	ج	ب	ی	ک	ا	س	و	ا	س	ا	ز	ا	ر	ی
۹	م	ب	ل	ر	ل	ت	و	س	ن	ن	ج	ا	ی	ا
۱۰	و	ر	س	ا	ی	ه	ن	ر	ن	ر	ر	ی	م	ن
۱۱	ر	ا	ت	ا	س	ز	ب	ا	ش	ت	ی	ن	ا	ا
۱۲	ا	س	م	و	ی	ا	د	ب	ر	ش	ج	ل	و	ا
۱۳	ب	ا	ی	ر	م	ت	ن	ا	س	ب	د	ا	و	ا
۱۴	ی	ک	ل	ا	ی	ب	ا	د	س	ت	ا	و	ر	د

۲۵

حیف نون داشته گریه می کرده، می پرسن چی شده؟

می گه: پیشمونم. کاش به حرف بابام گوش کرده بودم!

می گن: مگه چی می گفت؟ می گه: نمی دونم، گفتم که گوش نمی کردم!



حیف نون می ره تو داروخانه و می پرسه شما "اسید استیل سالیسیلیک" دارید؟

فروشنده می گه: منظور تون آسپرینه؟

جواب می ده: آره، خودشه. اسمش همش یادم می ره!



حیف نون می ره پیش دکتر متخصص. می بینه ویزیتش بیست هزار تومان شده!

به دکتر می گه: اگه تخفیف می دی بگم کجام درد می کنه وگرنه خودت بگرد پیداش کن!



حیف نون ساعت نو می خره. دوستش از ش ساعت می پرسه.

می گه: حالا هی بپرس تا خراب شه!



خواننده گرامی:

برای شرکت در مسابقه جواب جدول را به ایمیل pavam_mehrvarzan@yahoo.com ارسال کرده و از جوایز آن بهره مند شوید.



۲۳ اسفند ۹۱:

سومین جشنواره سبزه و سفره هفت سین که به مدت یک هفته در تالار یاس برگزار بود به پایان رسید. بیانیه ی جالب هیئت داوران توسط آقای مهندس هادی زرقانی قرائت گردید، براساس این بیانیه لوح تقدیر و جایزه های نقدی به چهار نفر از همشهریان در بخش سبزه و سه نفر در بخش سفره های هفت سین آپارتمانی و سه نفر در بخش سفره های هفت سین سنتی اهدا گردید. همچنین به دو نفر از شرکت کنندگان به خاطر طراحی متفاوت و خلاقانه لوح تقدیر و جوایز تقدیم شد. برای اطلاع از بیانیه هیئت داوران و جزئیات بیشتر این جشنواره به سایت آسایشگاه مراجعه نمایید.



اول فروردین ۹۲:

بر اساس سنتی که از چندین سال قبل در این موسسه اجرا می گردد، در لحظه تحویل سال جدید، عده ای از همشهریان و علاقمندان و کارکنان در جمع صمیمی و شاد مددجویانی که به علت نداشتن خانواده در آسایشگاه می مانند، حضور پیدا کرده و با همراهی آنها این مراسم روحانی و شاد را گذرانند تا ثابت شود که اینجا از آسمانش مهربانی می بارد و خانواده بزرگ و مهربانی برای همه مددجویان ما در دنیای کوچک آنها وجود دارد.



دهم فروردین ۹۲:

از لحظه ی سال تحویل نیکوکاران زیادی در ساعت ها و روزهای مختلف به دیدن دخترانمان آمدند و عید را به آنها تبریک گفتند. در این میان حضور شهردار محترم شهرستان به همراه خانواده و همراهانشان و دادن شاخه گل به مناسبت آغاز سال نو این روز را بهاری تر نمود.



پانزدهم فروردین ۹۲:

با آغاز بهار اردوهای بهاری مددجویان آغاز میشود و هر چند مدت ایشان را به فضاهای تفریحی سطح شهر می برند. دخترانمان در اولین اردوی بهاری خود به پارک جنگلی استیر رفتند.



اول اردیبهشت ۹۲:

در این روز برای مددجویانی که در ماه فروردین متولد شده اند جشن تولدی برگزار گردید تا آنها هم حضور خانواده بزرگ را در کنار خود احساس کرده و به آنها شور و نشاط و زندگی منتقل گردد.



دوازدهم اردیبهشت ۹۲:

به مناسبت روز معلم جمعی از دختران و کارکنان مؤسسه به همراه عده ای از اعضای انجمن بانوان نیکوکار به دیدار مدیرعامل مؤسسه رفته و این روز را به ایشان که روزگاری دبیر آموزش و پرورش بوده اند تبریک گفتند.



چهارم خرداد ماه ۹۲:

جشنواره سراسری معلولیت و معنویت در شهرستان قم برگزار گردید و هیئت داوران این جشنواره از بین همه عکسهای رسیده شصت عکس برتر را انتخاب کردند و این عکسهای منتخب را در دو فرهنگسرا، ابتدا در قم سپس در تهران به نمایش خواهند گذاشت. عکس ارسالی موسسه خیریه امیرالمومنین (ع) سبزواری بین عکس های منتخب این جشنواره قرار گرفته است.



رمضان ماه میطعمانجی خندان
بی شهما مبارکک باک



فطریه و کفاره

امسال خود را
به مددجویان

موسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمومنین (ع)
بسپارید

حسابهای کمک مردمی

سیبا ملی: ۰۱۰۵۶۴۶۰۸۹۰۰۳
سپهر صادرات: ۰۲۰۵۷۶۵۵۸۰۰۰۴
جام ملت: ۱۶۲۲۷۲۳۸۷۲

موسسه خیریه معلولین ذهنی امیرالمومنین (ع) سبزوار

۲۶۴۳۵۵۱ و ۲۶۴۳۰۰۷-۹

WWW.Mehrassa.ir

E-mail: Payam_mehrvarzan@yahoo.com

صندوق پستی ۶۳۸